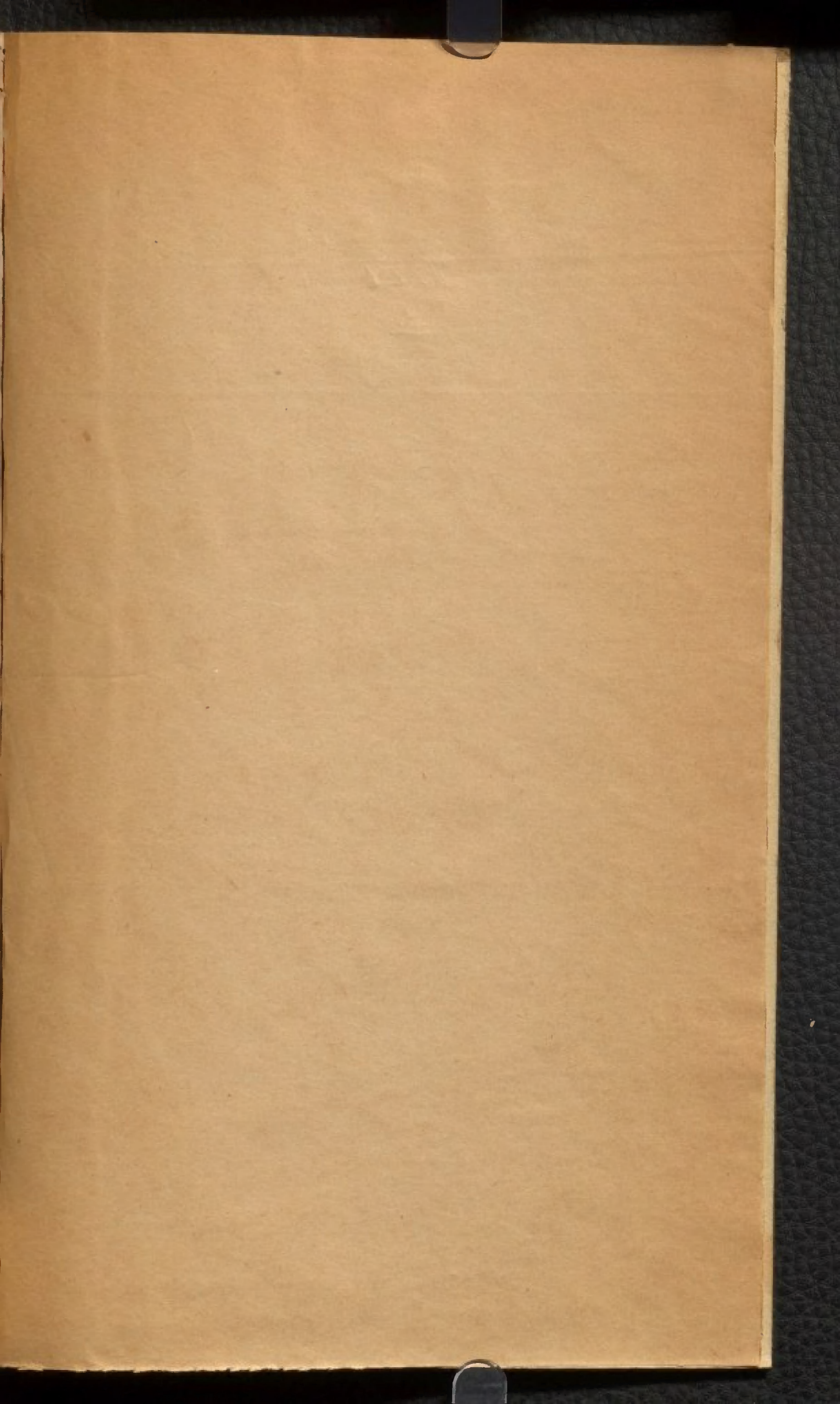


ومن یتوکل علی الله فهو حسبه




در مطبع احمدی واقع آگره مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم العلام والصلوة علی رسوله محمد خیر الانام وآله الکرام اما بعد چنین گوید
احقر العباد محمد علی بن میر اکبر علی الٰه آبادی غفر الله ذنوبهما که حسب ارشاد بعض احبا
در خاطر فاتر ریخته که مختصری سریع الفهم در صناعت طب برای شائقان این فن
از کتب متقدمین وصحف متاخرین و نسخ مجربه بعض اطباء حاذقین و خود این مسکین
بر چیده موجزی و مختصری ترتیب دهد تا فائده عام و منفعت تام باشد والله الموفق
و به نستعین و این وجیزه بمقدمه و دو باب و خاتمه مرتب و باسم فوائد الطب مهذب گشت

**مقدمه** در بیان فوائد چند که دانستن آن معالج را ضرور است
و در آن چهار فصل است **فصل اول** در قانون علاج بدانکه چون مرض و
عرض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرض باید کرد و آن مشروط است بسه شرط اول آنکه
یکی بر دیگری موقوف باشد یعنی صحت ثانی بر صحت اول منحصر بوده باشد مثل ورم

و قرحه که ابتدا بعلاج ورم باید کرد الا وقتیکه ورم تابع قرحه باشد انوقت علاج قرحه
مقدم است دوم انکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تپ که سده سبب تپ است
پس ابتدا بمعالجه وی ضرور افتاد اگرچه اجزای او حاره بوده تپ را مضر باشد مثال دیگر
سل و تپ اگرچه علاج سل از مجففات است لامحاله بعلاج سل مشغول شوند و از
افزونی تپ باک ندارند سوم انکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثال تپ محرقه
و فالج که اول علاج تپ بمبردات باید کرد و از فالج اندیشه نباید ساخت اگرچه بدو
مضر افتد بالجمله بحالت اجتماع مرض و عرض اول بمعالجه مرض مشغول باید شد مگر وقتیکه
عرض غالب آید انوقت علاج او لازم دانند چنانچه در وجع قولنج که عرض قولنج است
مخدرات جایز داشته اند و از ضرر او بقولنج ناندیشیده و اینهمه تدبیر منحصر برراے طبیب
حاذق است و باید دانست که غیر ازین تدبیر که مرقوم شد معالجات دیگر اند همچو تفریح
و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملایمه و کلمات طیبه و احضار انیسان وی و صداهای
لطیف و نغمات دلکش و بوهای خوش و انتقال از هوای بهوای و از مسکنی به مسکنی و کاے
تغیر هیأت هم موثر بود چنانچه صبی یعنی کودک احول را التکلیف دهند که بگوشه نظر کند و
صاحب لقوه را بفرمایند که در ائینه چینی و مسی نگرد و فوائد اینهمه تدبیر منحصر برعنایت
رب قدیر است که اگر او صحت مقدر کرده است تدبیر موثر میشود و اوست قادر
بهرچه خواهد ساخت + هرچه خواهد کند که حکم او راست فصل دوم در نبض بقدر
ضرورت بدانکه نبض در لغت حرکت رگ را گویند و در اصطلاح الکندی از

اطبار حرکت اینی است که انرا حرکت مکانی گویند اما حرکت اینی آنست که متحرک یعنی حرکت کننده از مکان خود بمکان دیگر انتقال کند وعام است که حرکت حقیقی باشد مانند حرکت شخصی از مکانی بمکانی ویا حرکت مجازی ومثال این از نقل کوزه پر آب ظاهر میشود که کوزه را انتقال حقیقی است وآب را مجازی ودر نیباب بحث بسیار است واین مختصر گنجایش آن ندارد الحاصل اقسام جنس اول نبض ده است جنس اول اخذ کرده شد از مقدار انبساط وانقباض واقسامش نه است باعتبار انکه اقطار سه است طول وعرض وعمق ونبض در هر یک ازینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل واز ضرب سه در سه نه حاصل میشود وان نه اینست طویل قصیر معتدل درمیان هر دو عریض وضیق ومعتدل درمیان هر دو ومشرف ومنخفض ومعتدل درمیان هر دو اما تفصیل هر یک بسبیل ایجاز یعنی مختصر بیان کرده میشود طویل حس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه وسبب ان کثرت حرارت است قصیر انکه حس کرده شود اجزای او در طول کمتر از مقیس علیه وسببش قلت حرارت است معتدل متوسط در هر دو حال عریض انکه حس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت رطوبت است ضیق انکه حس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه معتدل انکه متوسط باشد در هر دو حال مذکوره مشرف انست که حس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت حرارت است منخفض انکه حس کرده شود اجزای او در ارتفاع کمتر از مقیس علیه وسببش قلت حرارت است معتدل انکه متوسط

باشد در میان هر دو حالت و اقسام نه گانه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض
بسائط است هر کا یکه ترکیب داده شود از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم
میشود و حساب آن از مطولات جویند جنس دوم اخذ کرده شد از کیفیت قرع نبض
و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم الانامل یعنی سر انگشت را
اکثر از مقیس علیه و سببش قوت روح حیوانی است ضعیف آنست که قرع کند
لحم الانامل را کمتر از مقیس علیه و سببش ضعف قوة حیوانی است معتدل متوسط در
هر دو حال مذکوره جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی
و معتدل سریع آنست که تمام کند حرکت در زمان کمتر از مقیس علیه و سببش کثرت
حاجت روح به نسیم است بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه
و سببش قلت حاجت است معتدل آنکه متوسط باشد بهر دو حال مذکوره جنس چهارم
ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر
آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوة
حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان مقیس علیه و سببش
شدت قوة حیوانیه است معتدل آنکه متوسط باشد بهر دو حال مذکوره جنس پنجم
ماخوذ از قوام رگ و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنکه صلابتش
اکثر از صلابت مقیس علیه بوده باشد و سببش کثرت یبوست است لین آنکه صلابتش
کمتر از صلابت مقیس علیه بوده باشد و سببش قلت یبوست است معتدل آنکه مساوی

باشد در هر دو صورت جنس ششم ماخوذ است از کیفیت جسم عرق یعنی رگ و منقسم میشود بحار و بارد و حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال هر دو صورتست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی العرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنکه حس کرده شود در و فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه حس کرده شود در رطوبت در وی دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال هر دو صورتست جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت ولین است و مراد از استوا آنست که نبضات نبض مستوی یعنی برابر زیر انگشتان اربعه باشد و انرا مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق گویند و بر همین قیاس است حال در نبضه واحد زیر انگشت و تفصیلش بسیار است و نبضه حرکت واحده نبض را گویند جنس نهم ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور را یا دو دور را یا بیشتر را و متغیر نگردد و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دورین را جنس دهم ماخوذ است از وزن بدانکه هر فردی را از افراد انسان بحسب اسنان و بلدان و فصول در حالت صحت نبضی است.

بلغ

که انرا وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سببش اجرای اسباب نبض بر مجرای طبیعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن نامند و ردی الوزن بسه قسم منقسم میشود مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن انست که مشابه باشد وزن سنی که قریب اوست چون کودکی که اورا وزن شبان بود متباین الوزن انکه مشابه بود سنی را که متصل آن نباشد چون نبض کودکی که اورا وزن پیر باشد و خارج الوزن انکه مشابه نباشد وزن سنی را چون کودکی که اورا وزن سنی نباشد و این قسم نهایت ردیست از برای انکه دلالت دارد بر تغیر عظیم در مزاج غایت انکه استکشاف حرکات نبض بتجربه و کثرت مشاهده معلوم می شود و چند نبض از مرکبات مخصوص اند باسماء و آن اینست عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط و تفصیل هریکی در مطولات است اما بیان بعضی منشاری نبضی را گویند که سریع و متواتر و سخت و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هریک دانسته شد و دودی نبضی را گویند که صغیر باشد و چون حرکت وی مشابه بحرکت کرم بسیار پاست بدودی مسمی گشته و نملی نبضی را گویند که صغیر تر باشد از دودی و از انکه حرکت این نبض مشابه بحرکت مورچه است به نملی مسمی شده و نبض نملی در حق طفل تو نزاده طبعی و در غیر ان نشان مرگ است فصل سوم در بیان بول اما بول فضله هضم ثانی و ثالث است و دلالت می کند بر احوال جگر و مثانه و اجناس بول هفت است

که بتوسط ان بول دلالت بر احوال بدن می کند جنس اول رنگ است و اصول
این جنس پنج است و اصل اول از اصول رنگ زرد است و شامل است بر پنج طبقه
طبقه اول تبنی است یعنی برنگ کاه خشک و مائل است بسفیدی و دلالت
می کند بر برودت یعنی سردی و اکثر این رنگ در طبایع بحالت صحت است
طبقه دوم اترجی یعنی مشابه رنگ پوست اترج و پیدا می شود از امیزش صفرا
و دلالت اعتدال در اکثر امزجه دارد و در بعض مزاج دال بر حرارة مزاج است
طبقه سوم اشقر است که زردی او مائل بسرخی باشد و دال است بر حرارة طبقه چهارم
ناری است که زردی وی شبیه برنگ نار یعنی اتش و دلالت می کند بر حرارة زاید
چنانچه در تپ های صفراوی محسوس است طبقه پنجم احمر ناصع که مسمی است بزعفرانی
و دلالت کننده بر حرارت زاید از ناریت و این قسم مشابه بشعر زعفران بخلاف ناری
که بصبغ زعفران مشابه است اصل دوم از اصول رنگ احمر است یعنی رنگ
سرخ و شامل است بسه طبقه طبقه اول اصهب که او را اندکی سرخ است
و نزدیک است بسفیدی طبقه دوم وردی یعنی مشابه برنگ گل سرخ
و دران حمرة زاید است بر حمرة اصهب طبقه سوم قانی و اقتم است و فرق
در هر دو اینقدر است که قانی رنگی است که سرخی دران غالب بود و اقتم رنگی است
بسیار سرخ که سیاهی زند مع غبرت و مثال وی سیاهی پشت باز است
و این همه طبقه دلالت بر غلبه خون کند و حرارة انها حسب مراتب انها است

فائده گاهی بول باوجود برد یعنی سبز و سرخ رنگ می باشد چنانچه در فالج و سوء القنیه
بسبب ضعف کبد و قلت تمیز طبیعت از رنگ اصل سوم از اصول رنگ اخضر
یعنی سبز مشتمل است بر چهار طبقه طبقه اول فستقی یعنی چون رنگ پسته
و دلالت میکند بر برودت زیرا که این رنگ حاصل میشود از امیزش سواد بصفرا
طبقه دوم نیلجی و آن رنگیست که زاید از رنگ فستقی بوده باشد و مشابه برنگ
نیل بود که در آب حل کرده باشند و این بول هم دلالت کند بر برد و فستقی و نیلجی
منذر اند در کودکان بفالج و یا تشنج از جهت آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقه سوم زنگاری طبقه چهارم کراثی و این هر دو قسم دلالت
می کند بر افراط حرارت محرقه اصل چهارم از اصول رنگ سیاه و سبب وی
احتراق صفراست و هر خلطی که بسوزد سودا گردد اما اسباب احتراق بسیار اند
درین مختصر گنجایش بیان آن نیست اصل پنجم از اصول رنگ سفید و منقسم میشود
بدو قسم قسم اول رنگیست مفرق بصر چون رنگ شیر و دلالت میکند بر غلبه
بلغم یا برد بالاتمام یا اعضاء اصلیه چنانچه در اخر دق میشود قریب بهلاکت قسم دوم
بولی است مشف و آن بدو قسم منقسم میشود و ما حصل هر دو آنست که مثل آب باشد
و دلالت می کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم جگر از غلبه
برد یا سده که منع کند در آمدن رنگ کننده پس بیرون اید بول مثل آب
نفس دوم قوام بول در بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل

وسبب رقت عدم نضج است یا کثرت شرب اب یا سده و جنس سوم صفا و کدورت
است و صافی انرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع نفوذ بصر نکند جنس چهارم رائحه بول
و بدبوی آن دلالت بر افراط عفونت و یا قرحه آلات بول دارد و عدیم الرائحه یعنی بی بو بودن
بول دلالت بر جمود اخلاط و سقوط قوت است و المعتدل خیر منهما جنس پنجم زبد است
یعنی معتدل بهتر از هر دو است
یعنی کف و دلالت بر ریاح دارد جنس ششم رسوب است و رسوب در اصطلاح اطبا
هر جوهر غلیظ که از مائیت متمیز بوده بدابر است که در اسفل یافته شود یا در فوق یا در اوسط
و هر یکی باسمی مسمی گشته و اقسام رسوب محمود یعنی نیک تر است و رسوب در صحیح
مزاجان کمتر میباشد و در مریض فربه که تارک الریاضت باشد بسیار میباشد
جنس هفتم مقدار بول پس بول یا کمتر است یا اکثر یا مساوی و اسباب کثرت
بول بسیار است از انجمله هست بسیار خوردن اب یا خوردن میوه های تر و ذوبان
اعضا و غیر آن و اسباب قلت بول هم بسیار است از انجمله زیادتی تحلیل رطوبات
و یا فنا رطوبات و یا اسهال که هرگاه طبع متوجه اسهال بود چنانچه در هیضه و افراط
قلت بول منذر است باستسقا و دلالت سرخی و زردی و سبزی و سیاهی
برازهم قریب ببول است فصل چهارم در علامات کلیه هر خلط بدانکه خلط
چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا و قوام البدن از انهاست مزاج خون
گرم و تر مزاج صفرا گرم و خشک مزاج بلغم سرد و تر مزاج سودا سرد و خشک
اما علامت غلبه خون گرانی سر و خمیازه و فازه و تنگی و کندی حواس و شیرینی دهن
انگرائی جمائی

وسرخی رنگ بدن وسرخی زبان وبرامدن دنبلها وبثورها واجرائی خون ازبینی
وبن دندان وکسل وزد اعضا وسرخی قاروره وعلامت صفرا زردی رنگ بدن
وزبان وزردی چشم وتلخی دهن وخشکی ودرشتی زبان وبینی وانتهار طعام
نابودن وغثیان وقشعریره وزردی قاروره علامت بلغم سفیدی بدن ونرمی
وسستی پوست وضعف هضم وآروغ ترش وبسیاری خواب وکندی حواس
وبرامدن لعاب از دهن وبینی وآب بینی رقیق وبحالت تپ سرخ مائل بسفیدی
وغلظت بودن در بول علامت سودا لاغری وسیاهی وخشکی وبی رونقی بدن
وزبان وزیادتی فکر واشتهاء کاذب ورنگ بول مائل بسیاهی بود ولیکن باید دانست
که علامت هرچهار خلط که بالا گفته شد کل علامت همه جا یافته نمی شود بلکه اکثر علامت
ظاهر می شود که بر اکثریت آن قیاس آن خلط کنند واگر دو خلط جمع شده باشند
از علامات مفرده هر واحد قیاس نمایند والله اعلم باب اول در بیان فواید چند
که در معالجه بکار اید ودران دو فصل است فصل اول در دانستن فوائد چند
ف در امراض ذات الصدر وذات الجنب وامراض گرده ومثانه وبعد تنقیه وجع المفاصل
ودر اواخر تپ خلطیه که ماده قلیل ورقیق مانده باشد مدرات دهند پس اگر ماده حار بود
مدرات بارد واگر ماده بارد بود مدرات حار دهند واکثر در امراض بهر سه اول هرچونکه
باشد فصد هم مفید افتد ودر بعضی مثل وجع مفاصل وغیران بعضی اوقات استفراغ
نفع کلی نماید ف کلیه علاج همین است که علاج بالضد نمایند یعنی اگر ماده بارد بود

دوای حار دهند واگر ماده حاره بود دوای بارد ف در همه امراض لحاظ بلدان
وفصول وسن وپیشه و اقسام مرد و زن وخنثی ملحوظ ومرعی دارند مثلا در فصل حار
وشهر حار کو مرض حار لاحق باشد مگر پیران وکودکان وخنثی ویا کسیکه پیشه کارهای
سرد داشته باشند مثل کاذر وغیران ادویه بسیار سرد ندهند وهمچنین برعکس
ف در سام امراض رحم اکثر رعایت مدرات ملحوظ دارند ف در سام امراض مزمنه از قبیل
تب کهنه لثقه ودقیه رعایت بقاء قوة مرعی باشد هر چند در تب های خلطیه فصلیه
تا زوال ان مقویات از قسم دوا و غذا جایز نیست مگر در تب مزمنه لثقه و دقیه
بالاخر مقویات دوای وغذای میتوان داد ف در تب های خلطیه تنقیه بروز هشتم
ودهم و دوازدهم در صورت نبودن مانع باید کرد تا مرض طول نکشد چه اکثر
بامتداد زمان محل تنقیه بسبب ضعف قوة باقی نمیماند وتب خلطیه بحمی مزمنه منتقل
گردد ف در امراض بچه های شیرخوار علاج مرضعه اش برای اصلاح شیر باید
ف بحالت غشی و درد سر واشتداد تب لبستن پاها از ساق تا بن ران ونمک
مالیدن در کف پاها و در صورت عدم مانع مالیدن شیر نر در کف پاها و در سر
دوشیدن و در منخرین انداختن شیر زنان و پاشویه نمودن وشاخ زدن هر چه که
طبیب مناسب داند تسکین مید هد ف طبیب را ضرور است که تا که تسکین
خود از تشخیص مرض نکند متوجه علاج نشود واگر احیانا بسبب اشتراک مرض و با
اسباب دیگر ابتداء از تشخیص کما حقه عاجز باشند استدراک بالا ودیه جوید ف

اسبغول را لکوبند و برگ کاسنی را نشویند و از حب السلاطین زیره اندر وی براوردہ
مدبر ساخته بکار برند و غاریقون در حالت دادن سفوف کوبیده در غربال مویین
صاف کرده بدهند و لاجورد را غسل کرده و همچنین لکهه خام را و کشوث و افتیمون را
در صره بسته بیاشامند و اصل السوس امقشر ساخته و هلیله را قبل چهارده روز بدهند
و اگر دهند بحسب ضرورت چرب کرده در روغن بادام خواه کاو فقط حتی الوسع
در امراض حاده حاد بدون تنقیه بفصول دماغ مشغول نشوند ف در علتهای
دماغی که از صولت خون باشد مثل صداع و موی یعنی درد سر که از غلبه خون باشد
و یا قرانیطس که سرسام موی را گویند و دیگر امراض از سر تا حلق فصد سر رو نمایند
و در امراض تنور بدن یعنی از گردن تا کمر مثل امراض ذات الصدر و ذات الریه و
ذات الجنب و درد کرده و غیران فصد باسلیق و از کمتر تا ناخن پا هر مرضی که باشد
فصید هفت اندام بگیرند اما فصد باسلیق برای اکثر امراض پا هم بکار رانند ابطی
که اسیلم نیز گویند گویا شعبه ابطی است از دست راست امراض جگر را و از دست
چپ امراض طحال و دل را نافع و صافن برای ادرار حیض و نزد بعضی اطبا برای
اجرای خون بواسیر می کشایند اما در مردان بدون ضرورت اشد نباید کشود که
مضعف باه و قاطع نسل است و عرق النسا برای عرق النسا که در دنیست صعب
زیر زانو نفع دارد باقی رگها که کمتر درین زمان می کشایند و نه بخوف طوالت مقام
تفصیل هر یکی گفته نشد ف در اکثر امراض اوجاع مثل ذات الجنب و درد کرده

بیمار بسبب آن زیر بار نیاید شده است

وغیره تا سه روز فصد از جانب مخالف میگیرند و بعد سه روز از جانب موافق میگیرند
ف مسهل بر مسهل خورانیدن منع است و در صورت هضم منضج مسهل اکثر نقصانش
از مسهل زائل میشود و یا در بعضی اوقات از فصد و بالای مغز فلوس خیارشنبر
عرق عنب الثعلب خواه عرق بادیان بدرقه دهند و بالای مسهل سنا ... ورد
و نیز بالای حبوب و سفوف مثل سنا و تربد و حب السلاطین آب سرد نوشیدن بهتر است
زیرا که آب گرم مبطل عمل آنهاست و اگر مسهل عمل نکند شیاف دهند و بالای
مسهل مغز فلوس خیارشنبر اگر عمل نکند شش ماشه مصطکی رومی با شش ماشه
نبات سفید سوده امیخته همراه عرق بادیان دهند و اگر طبیب مناسب پندارد
الو بخارا و گلقند و امثال آنها بقدر مناسب برای عمل مسهل حسب مزاج برعایت
حرارت و برودت بدهد باکی نیست ف قبل مسهلی که در حالت صحت بحسب عادة
گرفته شود و یا ماده مثل بلغم و سودا بود منضجات دادن ضروریست اما در تپ صفراوی
و بحالت نضج در بلغمی نیز احتیاج نضج نیست و در بعضی امراض مثل قولنج و هیضه محتبس
و مانند آن انتظار نضج کشیدن خطاست که در انتظارش مریض هلاک میشود
ف مسهل در ایام سرما و بحالت باد تند سرد و ابر نباید داد اما بضرورت هر وقت
جایز است و این احتیاط در مسهل مغز فلوس خیارشنبر است و در حبوب و سفوف
چندان درکار نیست و بعد مسهل خصوصا خیارشنبر تا اعاده طاقت نشود
بر بام نروند و تند ترمشی نکنند و بر اسپ سوار نشوند و هر گونه احتیاط سازند ف

در امراض ریحی و ضعف معده حتی الامکان بی ضرورت اشد مسهل ندهند که ریاح
و ضعف معده زیاده شود و هلاک قوة تمام بدن بر قوة معده است ف در امراض
سر و دماغ اگر خون یا ریم از بینی و گوش بر آید علامت نیک است بغتةً بند نباید کرد
ف در حمیات غبیه یعنی یکروز در میان خواه دو روز در میان خواه ربع سوداوی
بروز نوبت اگر مریض را غذا ندهند بهتر است فصل دوم در علامات ردیه
امراض که طبیب را از ان واقفیت ضرور است ف بعد لحوق تشنج اگر تپ عارض شود
بهتر است چرا که تپ بتلطیف و تحلیل ماده تشنج می کند و اگر بعد تپ خصوصاً تپ محرقه
تشنج لاحق گردد صعب است و بدیر دفع شود زیرا که ماده یبس فرا گرفته و الیابس
عسر الزوال ف اختلاج اگر تمام بدن را فرا گیرد منذر بسکته هکزاز است یعنی هر دو
مرض از وی پیدا می شود و اگر مداومت کند اختلاج بمراق منذر است به مالیخولیا و صرع
و هر گاهیکه اختلاج مداومت کند بر چهره منذر است به لقوه و هر گاه مداومت کند
به پهلو منذر است بورم صدر و مداومت اختلاج در لب مقدمه قی است و نیز منذر
بلقوه و صرع ف بقاء قوت در هر مرض منجر بصحت است و عکس ان یعنی وقتیکه
در مریض قوة باقی نباشد مقام خوف ف کسیکه بدن او صحیح و مزاج درست باشد
مسهل و قی او را نمی شاید ف سکته وقتیکه قوی باشد یعنی حس و حرکت و نیز حرکت نفس
باطل شده باشد و یا حرکت نفس با ستکراه بوده باشد نجات محال است و منجر
بهلاک و بر عکس ان امید ضعیف نجات است ف صاحب صرع وقتیکه انتقال کند

ازسن صبی بطرف سن شباب و یا بطرف شهر چار اکثر ازاله مرض میشود ف بعد
هفت ماه بحامله مسهل دادن مضر است ف قبل دوازده سال فصد اطفال ممنوع است
وحجامت جایز وبعد آن تا آخر عمر بشرط بقاء قوة فصد جایز داشته اند ف صاحبان
سل را قی نمی شاید ف هر که را خلط سودا باشد او را قی نمی باید کرد بلکه آن ماده را
باسهال مستخرج باید ساخت ف شخصی که همیشه بد و مغص یعنی پیچ زیر ناف است
و درد پشت لاحق او را مسهل نباید داد و ورنه باستسقاء طبلی انجامد ف خربق یعنی
ککلی بهون ضرورت اشد نباید داد که غشی آرد و تشنج پیدا کند ف اخراج خون
وقتیکه در قی زیاده باشد علامت بد است ف اخراج خون براه اسهال وقتیکه
ریزه های لحمی برآید و یا شبیه بغسالة اللحم یعنی آب گوشت و هم متعفن بوده باشد
بهلاکت انجامد ف شخصیکه مبتلای تپ خفیده باشد هرگاه یکبار بعارضه خناق
مبتلا گردد بی آنکه ورمی در گلو و حلق داشته باشد اکثر هلاک شود ف وقتیکه تپ
حاره محرقه صفراوی بوده باشد و عرق بارد برآید خوف هلاکت است و اگر تپ
سخت نباشد و عرق بارد برآید امید سلامتی است مگر اندیشه طول مرض بدو است
ف وقتیکه تپ محرقه لازم لاحق باشد و مریض را وقتاً فوقتاً لرزه آید علامت بد است
و خوف هلاکت دارد ف هرگاهیکه تپ محرقه لازم باشد و اندرون بدن بسوزد
و تشنگی غالب باشد و ظاهر بدن بارد باشد علامت مرگ است ف در تپهای
حاده محرقه وقتیکه در چشم و بینی و ابرو تمدد یعنی کشیدگی و التواء هم رسد و مریض

نه بیند و نه شنود بدانکه مرگ او قریب است ف جریان اشک از چشمان مریض محموم
وغیر آن در حالیکه بی اراده باشد ردی است ف هر گاهیکه بکسی تپ باشد و باوجود
جریان عرق کثیر تپ زائل نشود علامت بد لیست ف وقتیکه عارض گردد در تپ
یرقان قبل هفت روز علامت ردیست و اگر یرقان بصاحب تپ بروز هفتم
و نهم و چهار دهم که روز بحرانست لاحق شود بشرطیکه جانب ایمن شراسیف سخت
نباشد نیک است ف هرگاه صاحب تپ را سوزش در معده و دل پیدا شود
و خفقان آرد علامت ردیست ف وقتیکه سوء تنفس یعنی آمد و رفت هوا در سینه
به تنگی باشد دلالت بر ردائت دارد ف هر گاهیکه تپ شدید باشد و بول سفید بود
دلالت بر اینمعنی دارد که ماده متصاعد باعلی است سرسام و یا صداع و غیر آن پیدا
خواهد کرد و در صورت عکس یعنی وقتیکه تپ نباشد و بول رنگین بود دلالت
بر حرارت اندرونی و یا بر آفت گرده و مثانه دارد ف هر گاه از بول خون
یا ریم بر آید دلالت دارد که جراحت در گرده و یا مثانه و یا در آلت بول است
ف هر گاه در بول ریگ بر آید اگر سرخ باشد دلالت بر ریگ گرده دارد
و اگر سفید باشد دلالت بر ریگ مثانه ف هر گاه در بول مثل سبوس اشیاء
صغار بر آید اگر با تپ باشد علامت دق است و اگر تپ نباشد جرب مثانه
است **باب دوم** در تدبیر علاج بر سبیل اختصار اما امراض دماغ پس از انجمله
درد سر است اگر ساذج باشد یعنی بی ماده مثل حرارت آفتاب و برودت برف

وغیر آن علاج آن تعدیل کافیست شموماً وضماداً وشرباً واگر بادی است پس اگر از گرمی
باشد علامت آن تشنگی وحرارت ملمس وخشکی وتلخی خواه شیرینی دهن واز سردی راحت یافتن
پس اگر صفراوی باشد گل بنفشه گل نیلوفر هر یکی چهار ماشه آلو بخارا هفت دانه در عرق
بید ساده خواه عرق گاوزبان خیسانیده شیره تخم کاهو مقشر چهار ماشه شربت نیلوفر
دو توله افزوده بنوشند وشیر بز خواه شیر دختر خواه آب کشنیز تر در بینی وگوش چکانند
وروغن کدو بر سر مالند وکشنیز خشک وآمله وتخم کاهو وجو مساوی الوزن بآب سائیده
سفیده تخم مرغ یک عدد روغن گل دو توله سرکه خالص یکتوله افزوده بر تارک سر بندند
ولخلخه ببویانند **صفت لخلخه** آب کشنیز تر آب خیار تر آب کدوی دراز آب برگ
پالک آب برگ خرفه هر یک یکتوله صندل سفید صندل سرخ چهار ماشه تخم کاهوی مقشر
شش ماشه عرق کیوڑه پنجتوله عطر خس عطر گل هر یکی یکماشه آمیخته لخلخه سازند مسهل
برای صداع حار وسرسام وبرسام وذات الجنب ترنجبین شیرخشت هر یکی چهار توله
مغز فلوس خیار شنبر هفت توله آلو بخارا ده دانه عناب پنجدانه در عرق گاوزبان
وعرق عنب الثعلب هر یکی نیم آثار خیسانیده شیره مغز تخم کدو وشیره مغز تخم تربز
شیره تخم کاهو مقشر روغن بادام هر یکی شش ماشه اضافه نموده بنوشند ضماد چار گل
که برای ازاله صداع حار بکار آید گل سرخ گل خطمی گل نیلوفر گل بنفشه هر یکی مساوی
بآب سائیده بر سر نهند واگر درد سر دموی باشد فصد سرد نمایند وعناب
وآلو بخارا وگل بنفشه وگل نیلوفر در شاشتره با شربت نیلوفر بدهند باقی تدبیر که

در صفراوی مذکر نافت بکار برند و اگر در دسر بلغمی باشد علامت آن گرانی سر و کندی
حواس و بسیاری خواب و برودت بلمس و رطوبت منخرین علاج از برای نضج ماده
عناب و بادیان و پرسیاوشان و مویز منقی و اصل السوس مقشر و انیسون و تخم
کرفس و گلقند و مانند آن جوشانیده بنوشند و پس از نضج ماده بحب ایارج تنقیه کنند
و ضماد گل مچکین که دوای هندیست با آب سائیده بنیم گرم ضماد کردن بصداع بلغمی
در تجربه احقر رسیده صفت حب ایارج سنبل الطیب حب بلسان مصطکی اسارون
زعفران هر یکی نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف هشت ماشه و باضافه تربد سفید مجوف دو درم حب النیل غاریقون
انیسون هر یک یکدرم شحم حنظل و نمک هندی هر یک سه دانگ کوفته بیخته با آب
بادیان حبوب سازند و از سه ماشه تا شش ماشه بقدر مناسب وقت شب
همراه عرق بادیان خورانند و صبح مسهل دهند و اگر درد سر سوداوی باشد
علامت آن ثقل و خشکی سر و کمودت و تیرگی رنگ و بیخوابی و رقت و بیاض بول
و بعد از نضج تام بول سیاه و غلیظ القوام بود علاج بهر نضج ماده طبیخ بسفایج
واسطوخودوس و بذر کاوزبان و بادرنجبویه و آلو و افتیمون بر ترنجبین امیخته بدهند
و پس از نضج تام که غالباً کمتر از پانزده روز ظاهر نگردد یا کم و بیش و ظهور سیاهی و
غلظت تنقیه بحب ایارج و مطبوخ افتیمون سازند پس از تنقیه روغن های گرم چون
روغن سوسن و نرگس و مرزنجوش بمالند و اگر درد شقیقه یعنی درد نیم سر بود

وهو کثیر الوقوع من البرد از طلوع آفتاب تا زوال شدت می کند همون جوشانده
بلکم و بیش اجزا دهند و این ضماد بتجربه احقر رسیده حلتیت نخل پوست بیخ ارنڈ ابنه هلدی
هر ایکے چهار ماشه افیون یکماشه زعفران چهار حبه در آب سائیده نیمگرم بموضع وجع
ضماد سازند و برگ کل کاغذ ادویه مذکوره چسپانیده بر صدغ جانب درد نهند و نوسادر
و سمند پهل و نمک طعام سوده بجانب مخالف یعنی سعوط نمودن انفع و کاهے
نهار شکنی یعنی قبل طلوع آفتاب چیزی خوردن مفید و مزیل است و در اقسام
سرسام یعنی قرانیطس که سرسام دمویست و قرانیطس خالص که سرسام صفراویست
ولیثرغس که سرسام بلغمی است علامات هر یکان کلیته در اوایل کتاب نگارش یافت
در اول فصد قیفال نمایند و در ثانی نقوع تمر هندی و آلو و تیر خشت و عناب و [illegible]
دهند و در ثالث بادیان و تخم کرفس انیسون و مویز منقی و بیخ اذخر و اسطوخودوس
بجوشانند و گلقند آفتابی یار کرده دهند و بعد حصول نضج حسب قاعده مسهل دهند
و در اول و ثانی باهم تنقیه بحسب موقع و اقتضای وقت مسهل و عمل جایز خصوصاً
بحالت غشی عمل مناسب تا ماده از اعلی باسفل آید و بعد از تنقیه بدهن [illegible]
بارد در اول و ثانی و تدهین بروغن گرم در ثالث واجب و پاشویه و شاخ زدن و
مثل روغن یاسمن قسط و شبت
کلخه کردن و نطول نمودن مفید و بستن مرغ زنده از میان دو پاره کرده الالیثر
ذکر یافت که بالا
بر اورده و همچنین کبوتر بچه و نان آرد مونگ مرغن بروغن گل خواه کاو بهر سه قسم
نافع غذا در اول و دویم آش جو و در ثالث کهچڑی مونگ و اگر تپ باشد روغن زرد

در هر قسم نه بند صفت باشویه عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی هر یکی
دو توله برگ سدر سبوس گندم هر یکی یک چهٹانک نمک کهاری دو توله در آب جوشانیده
بدستور باشویه فرمایند **فائده** درعمل به نسبت مسهل اوزان افزایند بقدر المضاعف
وهر روز سه بار عمل سازند و هر بار اول باب و نمک تحقیق نموده بعده بادویه کنند
و درسهر یعنی بیداری مفرط وماشری که آن ورم گرم و موی روی و پیشانی است
وعصابه وان دردیست که در هر دو ابرو متصل بهلهای پیشانی عارض میشود و گاهی
در یک ابرو میباشد علاج مثل سرسام حار نمایند و دوار که آن ظلمت و تاریکی
است که عارض میگردد بصارت را وقت برخاستن و حرکت کردن و چون
استداد کند سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار گویند علاج حسب سبب
تنقیه کنند و پس از تنقیه غراغر و عطوسات و شمومات مناسبه بکار برند اما علاج فالج
وآن استرخاء یک شق بدن است طولاً از سر تا قدم و صرع و لقوه و تشنج وآن
تمدد عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانچه عصب هیچ جانب حرکت
نکند بود رعشه وآن حرکت غیر ارادی بود و سکته وآن در بطون دماغ سده تامه افتد
و حس و حرکت اعضا باطل شود و خدر وآن عبارت از باطل شدن حس لمسی است
واختلاج یعنی پیریدن عضو و کزاز یعنی تشنجی که در چنبر کردن افتد و کابوس وآن مرضی
است که آدمی در خواب پندارد که چیزی گران بر سینه اوست ما او را می فشارد و نفس او
تنگ شود و جمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه بر یک حال ماند مثل نشسته باشد

یا ایستاده و چشم گشاده ماند و نسیان یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند صداع بارد و لیثرغس است ف اگر فالج بلغمی بود و آن کثیر الوقوع است در ابتدا یعنی تا چهار روز فاقه کنند و ادویه قویه ندهند و بر ماء العسل و اصول اقتصار ورزند و تا روز چهارم و یا هفتم و یا چهاردهم که نضج ظاهر نشود بر جوشانده ملطف چون انیسون و تخم شبت و نانخواه و قردمانا و تخم کرفس و بنجبا ذیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و اصل السوس و کلقند آفتابی باوزان مناسب هر چه طبیب بهتر داند کفایت ورزند و بعد تنقیه روغن های گرم چون روغن قسط وغیر آن و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس بکار برند غذا شوربا کبوتر خواه چوجه مرغ با مصالحه های گرم ف هرگاه رنگ عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست ف در سکته پنبه مفلوج در پیش بینی نهاده به بیند که حرکت می کند یا نه دوم در حدقه وی نگرند که روشن است یا نه سوم زیر خصیتین و اندرون دبر شریانی است که تا بقای حیاة متحرک هست به بیند اگر پنبه مذکور و شریان مسطور متحرک بود و حدقه روشن باشد زنده است ورنه مرده مگر بای حال گان تا هفتاد و دو ساعت نگذرد دفن بسازند اما وقتیکه جسد متعفن گردد ف در صرع بالخاصیت آویختن فاوانیا یعنی عود صلیب و ماده در رشته نیلگون مفید است و بحالت دوره هرتال طبقی در عرق دهتوره سائیده یک یک قطره در منخرین اندازند و گل بنفشه و مرزنجوش و گندش و سنا مکی و عود صلیب و چند بید ستر هر یکی یکماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از شیر و دوغ و دیگر مولدات بلغم

وغسل آب سرو جماع محفوظ دارند و بعد حصول نضج تنقیه سازند و بعد تنقیه و تقویه واجب
دانند مالیخولیا و آن مرضی ایست که صاحب او را ظن فاسد و اندیشهای باطل لاحق باشد
و همیشه ترسان و اندوهمند بود بغیر سببی علامت اگر از احتراق خون بود مریض همیشه شادان
و خندان باشد و اگر از احتراق صفرا باشد غضبناک و مضطرب بود و اگر از سودا باشد خوفناک و گریان
و فکرمند بسیار باشد و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون علاج اگر از احتراق خون باشد فصد هفت اندام
و یا باسلیق و بعده فصد صافن و حجامه با شرط بر ساق پاها نهند بعده نقوع عناب آلو بخارا و نیلوفر و گاوزبان
و اسطوخودوس و تخم کاسنی با گلقند افتابی داده تنقیه از مطبوخ افتیمون فرمایند و بعد تنقیه دواء المسک
و لبلبه مربی با ورق نقره و عرق گاوزبان هرچه رای طبیب اقتضا فرماید بدهند و تدهین با دهان
بارده سازند و از گوشت بزغاله و جوجه مرغ و اسفاناخ و بقلة الحمقا و کدوی دراز
و روغن بادام خواه گاو غذا سازند صفت دواء المسک طباشیر سفید گل سرخ
کشنیز خشک صندل سفید تخم خرفه مقشر هر یکی چهار درم کهربا شمعی بسد ابریشم
مقرض از هر یک دو درم مشک تبتی دو دانگ نبات سفید سه حصه چنانکه رسم است
مرتب سازند و از سه ماشه تا شش ماشه همراه عرق گاوزبان مستعمل سازند و نوشیدارو
خورانیدن مفید صفت آن گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب
از هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران سه درم آمله نو یکرطل آمله را در هفت
رطل آب بجوشانند تا به سه رطل رسد پس بپالایند و نصف رطل عسل مصفی آمیخته
باز بجوشانند تا غلیظ شود پس فرود آرند داروها باریک ساخته دران آمیزند و بعد

از دو ماه استعمال نمایند عشق از قبیل مالیخولیا ست و بهترین علاج وی وصال
معشوق است جنون آن یعنی دیوانگی و آن اقسام است اگر با غضب و ایذا بود
مانیا گویند و اگر با خنده و بازی بود داء الکلب و اگر با ترشی روی و فرار از مردم بود
قطرب خوانند و هر جنونی که باشد مرتبه او بالاتر از مالیخولیا است و علاج آن مثل
علاج مالیخولیا ست الا در جنون بتر طیب دماغ بیشتر توجه فرمایند حکایت زنی را
که بعمر پانزده ساله بود بغتةً جنون عارض شد و از علامات تحقیق پیوست که مانیا ست
و سبب آن احتباس طمث بود و پیوستی بسیاری بر سر داشت اول بحار الجبن
تنقیه ساختم بعده دواء المسک بارد و نوشدارو دادم بعرصهٔ شصت روز صحت یافت
بعده با دررات الطمث مشغول گشتم به کام و نزله اگر حار باشد بتعدیل باره کوشند
و اگر بارد باشد تدبیر حار نمایند کما مر است و در حالت غلظت ماده تنقیه سازند
رمد اگر دموی باشد فصد سر نمایند و اگر از صفرا باشد سوزش بسیار بر آن
گواهی دهد علاج هر دو زیره سفید پوست هلیله زرد لودهه پٹهانی پھٹکری بریان آب در
کوکنار سائیده اندرون و بیرون چشم ضماد سازند دیگر چاکسو مقشر پوست انار شیرین
زبد البحر پوست هلیله زرد رسوت پھٹکری بریان گل ارمنی هر یکی دو ماشه آب
عنب الثعلب سبز و آب لیموی کاغذی سائیده ضماد سازند و این هر دو نسخه اکثر
تجربه احقر رسیده است و در رمد بلغمی و سوداوی که علامت هر یکان پوشیده نیست
رسوت گل ارمنی شب یمانی هر یکی شش ماشه افیون سه ماشه قرنفل یک ماشه زعفران

چار سرخ در آب عنب الثعلب سبز سائیده نیمگرم ضماد نمایند و علاج دیگر امراض

چشم از مطولات جویند و در ظفره این سرمه تجربه احقر رسیده صفت ان زبد البحر

پهٹکری خام شوره قلمی شیشه کالنج (یعنی ناخنه) که در لکهنو وغیره اطراف مغرب دران عرق کیوڑه

و گلاب می نهند هر یکی شش ماشه با میران چینی یکنیم ماشه گل کهجد چهار ماشه و گلاب تا هفته

سائیده در چشم کشند خواه ازین ادویه میل طیار ساخته در چشم گردانیده باشند

کحل مجرب او ستادی غفر الله ذنوبه جهت بیاض و دمعه و ظلمت بصر و خیالات

وابتدای نزول آب و نشف رطوبات و تقویت چشم صفت آن سرمه سیاه دو ماشه

استخوان خرما سوخته سه و نیم ماشه ساذج هندی یکنیم ماشه لشاسته هفت ماشه

سرمه سیاه سائیده چندی در چشم کشند ایضاً منه برای سبل و نزول و حمره و جاله و پهولے

و دمعه سفید ما میران چینی شب یمانی کف دریا رتن جوت سرمه اصفهانی هر یکی

سه ماشه سنگ بصری دو نیم ماشه مروارید چار سرخ همه را دوازده پاس کهرل نموده

در چشم کشند برای قوه بصارت مولفه او ستاد او ستادی فردوس آشیان

صفت ان سنگ بصری پنج توله مروارید ناسفته دو توله ما میران چینی ورق طلا هر یکی

شش ماشه مرجان یکماشه غیر از طلا جمله ادویه را هشت روز با حتیاط تمام اول باب

بلیله تا چهار روز و بعد ازان چهار روز در گلاب بر سنگ سماق یا چقماق صلابه نماید

روز نهم ورق طلا و اخلکرده سحق باید کرد تا که تمام نهم روز شود بعده در چشم کشند

شبکوری پیار الکا و زرد چوبه هر یکی یکماشه با شیر زنان سائیده بینه

یعنی ملک الاطبا حکیم محمد اعظم علی
[illegible]

بدان تر کرده سوخته اندر چشم کشند اما امراض گوش باید دانست تا وقتیکه در امراض مادی تنقیه نشود ادویه در گوش نچکانند و ادویه بارد بالفعل در گوش نباید انداخت که بالفعل عصب را ضرر دارد درد گوش اگر ساذج بود بتحقیق حار و بارد تعدیل بالعکس نمایند و اگر مادی بود تنقیه نمایند و اگر کرم بود برگ شفتالو جوشانیده با سرکه و صبر در گوش چکانند که کرم بمیرند و انجا که قرحه باعث کرم بود بتدبیر قرحه مشتغول شوند دوی وطنین آواز اگر در گوش سخت و باریک باشد طنین گویند و اگر نرم و بزرگ بود دوی خوانند علاج بعد تحقیق بازالهٔ سبب پردازند و اگر از ذکاء حس بود گلهٔ باچه و هریسه خورانند و برای رفع درد بارد ساذج وریجی برگ مدار بر آتش نهاده هرگاه گرم شود آب آن افشرده و نیز حلتیت در آب حل کرده و نیز افسنتین در آب جوشانیده در گوش چکانیدن نفع میدهد و در ورم حار ساذج افشرده کولی مهاور و آب برگ کاسنی سبز و آب برگ عنب الثعلب سبز و همچنین بادنجان بر آتش نهاده و آب افشرده آن قدری بیاره انگا سائیده در گوش انداختن درد را ساکن کند و ورم را صاف نماید و اینهمه مکرر بتجربه احقر رسیده است و از جمله امراض بینی رعاف است یعنی بر آمدن خون از بینی دست را از بغل تا کف دست و پای را از بن ران تا کف پا باید بست و آب سرگین تازه خر در بینی چکانیدن مفید و صمغ عربی و دم الاخوین و پهتکری بسوده در بینی دمند و یا در خانه عنکبوت تر کرده به نهند و آب تلسی جنگلی با غبار آسیا قطور سازند و سرشیر و گل ملتانی بر صدغین و سر چسپانند که فی الفور بند خواهد شد

اهوه مرضی است که باطراف ونواح شرق کثیر الوقوع است وان بثوری صغار است
که در الف (هندی ناک) پیدا میشود وتا که پخته گردیده ماده نه بر آید تپ وسوزش والتهاب لاحق میباشد
علاج مردارسنگ در روغن گل سائیده مگر ضماد سازند و بوئیدن فسافس ومالیدن خون
وی مزیل این مرض وبرای عدم اعاده مفید تر **امراض زبان** واسنان ولثه ورم
زبان اگر دموی باشد فصد سر رو کنند و در دموی وصفراوی تا سه روز نگذشته
باشند لشیره تخم کاهو وتخم کاسنی وتخم خرفه وعنب الثعلب وبعد سه روز بآب کرنب وعنب الثعلب
ولعاب تخم کتان ودر انحطاط بطبیخ بابونه واکلیل الملک وبنفشه ومغز فلوس خیار شنبر
مضمضه سازند در بلغمی بعد تنقیه بعسل تنها ویا بصعتر وایارج کذلک ودر سوداوی بطبیخ
انجیر وحلبه در روغن بنفشه غرغره سازند **قلاع** اگر از ماده باطنی یعنی تبخیر معده بود
تنقیه سازند واگر دموی صفراوی باشد فصد سر رو نمایند وغرغره قسمیکه در ورم زبان
ذکر یافت بکار برند ودانه الایچی خورد وکلان وگلنار وگل ارمنی وطباشیر وگاوزبان
وتنکسی سوخته هر همه ویا کم وبیش در هر دو قسم برور کردن نافع ودر بلغمی بامیران وهلیله
وعاقرقرحا در سرکه جوشانیده تغرغر نمایند واگر سوداوی بود برگ حنا خایند ومغز سپاری
گاو بمالند دیگر در قلاع دموی وصفراوی بتجربه احقر رسیده گاوزبان سوخته سه ماشه
زهر مهره خطای انزروت پوست تر بز سوخته هر یکی شش ماشه چهال گوندنی چهال ببول
هر یکی سوده برزبان پاشند ودر بلغمی وسوداوی برگ انجیر سنگجراحت طباشیر کبود کات سفید
کباب چینی شوره قلمی هر یکی دو ماشه سوده برزبان پاشیدن معمول احقر است

بخرد آن بدبوی دهن است علاج اگر بسبب بخارات معده باشد تنقیه و تقویه معده نمایند و اگر از نزله باشد تنقیه دماغ بحب ایارج فرمایند و مسواک همیشه کرده باشند و حب المسک در دهن دارند و گاه گاهی مضمضه بروغن گل خواه کنجد نهار کرده باشند صفت حب المسک فوفل قرنفل عاقرقرحا هر واحد یکدرم گلسرخ صندل سفید هلیله هریک دو درم طباشیر نیم درم مشک کافور هریک دانگی کوفته بیخته بگلاب حب سازند

بیاض شفت یعنی سفیدی لب و اینمرض غیر از برص است زیراکه سبب اینمرض فساد خونست برطوبت خام بلغمیه آمیخته علاج بعد تنقیه روغن یاسمین و یا چیزی دیگر بینی چکانند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و آنچه بتجربه احقر رسیده اینست بابچی تخم پنواڑ حبیبه بر مساوی الوزن کوفته بیخته در آب ادرک حبوب طیار ساخته در سایه خشک کرده نگاه دارند و در آب ادرک حل کرده ضماد نمایند

اختلاج یعنی پریدن لب علاج اگر غلبه خون باشد فصد نمایند و اگر باد غلیظ باشد بتدبیر اختلاج مطلق که گذشت مشغول شوند و آنچه از مشارکت معده بود غثیان و فواق بران گواهی دهد مقدمه قی است بقی دفع کردد و آنچه از دماغ بود مقدمه صرع و لقوه است علاج حسب سبب تنقیه و تعدیل فرمایند بثور لب تدبیرش تنقیه است و بعد تنقیه علاج همانست که در قلاع گذشت

جنبش دندان علاج سوای صبیان و شیخان که مقتضای طبائع اوشانست در غیر آن اگر غلبه خون باشد فصد سرو نمایند و اگر غلبه رطوبت باشد و آن کثیر الوقوع بعد تنقیه بحب ایارج این سنون که بتجربه احقر رسیده بکار برند صص پوست بادام سوخته

پوست مولسری مصطگی رومی فوفل سوخته هر یکی بالسویه سائیده بدندان بمالند
دیگر غنچه انار گشنیز زرد قاز و مرجان طباشیر سفید سوناگیهی مائین خورد هر یکی دو ماشه
مصطگی رومی گیرو فوفل هر یکی چهار ماشه بدستور سنون طیار نموده بکار برند
و اگر گاه گاهی خون از بن دندان آمده باشد گیرو دم الاخوین مازو مکات پاپریا هر یکی
چهار ماشه اضافه سازند غرغره برای استحکام دندان مجربست عنب الثعلب
تخم خطمی هر یکی شش ماشه اصل السوس مقشر چهار ماشه پوست خشخاش بجعد و عذبه
پنجاشه گلنار فارسی بجعد در آب جوشانیده وقت خواب غرغره فرمایند ورم لهاة
اگر دموی بود فصد و اگر از اخلاط دیگر بود بعد تحقیق تنقیه و غرغره فرمایند و اگر
استرخاء لهاة بود شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوسادر باریک ساخته بکفچه
میل نهاده ملاذه را بردارند و این غرغره در ورم ملاذه معمول احقر است عنب الثعلب
هفت تخم خطمی هر یکی شش ماشه پوست خشخاش مع عدسه عذبه نه ماشه عدس مقشر
یکتوله گلنار بجعد در آب جوشانیده غرغره بسازند خناق علامت آن درد
نفس زدن و یا در چیزی فرو بردن و یا در هر دو فتور افتد علاج اگر دموی و صفراوی
باشد رگ قیفال و یا رگ زیر زبان گشایند و باید که خون اندک اندک بدفعات
بگیرند و برای رفع قبض تنقیه ساخته از آب سماق و سرکه و گلاب و سکنجبین و عدس
و تخم کاهو و تخم کاسنی و گشنیز خشک و شربت عناب جوشانیده غرغره نمایند و بعد ظهور
ورم بطرف خارج ارسال علق و محاجم واجب دانند و در حالت انفجار بعد ادای آن بریده زنند

و غذا آش جو و دال عدس دهند غرغره در درد گلو و دانی بسیار سهره و بر گلو ضماد سازند
اما تدبیر غریق وقتیکه آدمی را از آب برارند بشرطیکه نفس باقی باشد اگرچه بیهوش شده
باشد واژگون سازند تا که آب برآید و فلفل دراز و زنجبیل در سرکه جوشانیده بگلویش
ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و گوشت دهند اعراض ربه و جهد راز انمیان
ربو و ضیق النفس و این هر دو مرض یکیست و نزد اکثری الفاظ مرادف اند و بعضی
فرق کرده اند اما ربو از ضیق النفس صعب تر است علاج پس از تنقیه عناب و بزرکتان
و حلبه و زوفا را یابس و سپستان و شربت بنفشه جوشانیده مالیده بدهند و سینه را بروغن
بزرکتان و پیه گرده بز چرب دارند و یابسات ندهند و این سفوف برای ازاله
هر دو مرض بتجربه احقر رسیده است گندم پاک بقدر حاجت در سبوچه گلی آب نارسیده
بسوزانند تا مثل انگشت شود پس سه درم چوب بهم وزن حنظه محرق بسوزانند بقدر
نصف احراق حنظه مذکور و باریک بسایند روز اول پنج ماشه و نیم با آب گرم و هر روز
یک حبه ادویه اضافه سازند تا پنجاه و یکروز پس میشود وزن ادویه روز پنجاه و یکم سیزده ماشه
و دو حبه و کو علت در هفته عشره دفع شود مگر تا ایام مذکوره خوردن ادویه موقوف نسازند
که اگر این مدت تمام شود باز عود نکند و درین فربال مزلقات و در سرفه رطب وقتیکه
یقین کرده که ماده باقی نمانده یابسات دهند نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن
اگر قلیل باشد اطراف یعنی دست و پا از رفاده ببندند و آب عناب پنجدانه و بهدانه
سه ماشه و شیره تخم خرفه کوفته شیره بیخ الجبار هر یکی شش ماشه و در عرق گاوزبان پانزده توله

برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند و اگر ماده کثیر بود فصد سر رو نمایند و حجامت

پس سر و مضمضه از کلنار و مازو و عدس و مانند آن فرمایند **سبل** یعنی قرحه ریه علامت آن

تپ دق و ظهور مده در سرفه اگرچه این مرض لا دوا است لیکن اگر تدبیر احسن کرده شود اغلب که

مریض تا دیر زنده بماند **علاج** در ابتدا فصد باسلیق نمایند و سفوف سرطان دهند

و بر غذای ماء الشعیر اقتصار ورزند و شیخ الرئیس رح خورانیدن گلقند آفتابی بشرطیکه

اسهال نیارد جایز داشته **صفت سفوف سرطان** خاکستر سرطان محرق ده درم

صمغ عربی طین قبرسی هر یکی پنج درم خشخاش سفید و سیاه هر یک دو درم و نیم کتیرا سه درم

همه را باریک بکوبند و بخورند دو درم با شیر خر و یا شربت عناب یا شربت خشخاش بدهند

**ف** فرق در رطوبت بلغمی و مده اینست که مده در آب ته نشین شود و بر آتش بوی

عفن دهد **ف** میان تپ دق و سل نسبت عام خاص مطلق است یعنی سل را

دق لازم است و دق را سل لازم نه اما ورام که در حجب و احشیه و عضلات صدر

و چیزی که متصل بآنها است افتد باعتبار تفرید و ترکیب هر یکی باسم خاص مختص است

مثل ذات الجنب خالص و غیر خالص و دیافرغما و شوصه و برسام و ذات الصدر **علاج**

اینها قریب بسل است و نزد شیخ بوعلی رح هر سه اخیر یکی است بطریق ترادف

**امراض قلب** از انجمله خفقان است **علاج** اگر سبب او در دل باشد بتقویت

آن کوشند و اگر شرکی بود یعنی از شرکت عضو دیگر به تقویت آن عضو پردازند

مع مراعات تقویت قلب و عرق شیر برای تقویت قلب و رفع اختلاج آن بنجاح

بار ها رسیده است ف بالنکو مسلم شبشما شه و مساوی آن نبات سفید مسحوق
باهم امیخته هر روز وقت صبح همراه عرق گاوزبان پنج توله باخ نمودن غیر یل اختلاج وخفقان نیست
و در غشی اطراف بستن و مالیدن اطراف و بر رو پاشیدن گلاب و اواز دادن مریض
که متنبه گردیده بر خیزد انفع امراض پستان کثرت بر آمدن شیر علاج مجففات
و مدرات حیض دهند ولک و مرداسنگ سائیده بروغن گل سرشته بر پستان ضماد
سازند ورم پستان اگر ماده گرم بود سرکه باب گرم در مثانه بر تر کرده تکمید نمایند
وبرگ عنب الثعلب سبز ضماد سازند وایضاً سکنجبین در روغن گاو امیزند آرد باقلی
دران سرشته ضماد سازند واگر ماده سرد بود تخم کرفس کوفته ضماد سازند وبابونه
کوفته بیخته در عرق بادیان سرشته ضماد سازند ف در هر دو قسم نطولها با گرم
فائده دارد خصوصاً وقتیکه بسبب ضربه یا سقط ورم بهم رسیده باشد واگر قرحه افتد
ابتداءً این مرهم بتجربه احقر رسیده و از جمله امراض معده ضعف معده بدانکه منجمله
قوای اربعه یعنی جاذبه ماسکه هاضمه دافعه هر کدام که ضعیف شده باشد به تدبیر وی کوشند
واگر ضعف جرم معده سبب ضعف هضم بوده باشد جوارش عود و اطریفل صغیر و کبیر
استعمال فرمایند ورم معده وی اکثر اوقات باهر کدام ماده که باشد یا درد بود فاما
اگر ورم حار بود تپ و درد با شدت باشد واگر ماده بارد بود بخفت علاج اگر ماده خون
یا صفرا باشد فصد کنند و از مسهل قوی و قی اجتناب نمایند واگر [illegible] نمایند
و ورم حاره ابتدا صندل و مامیثا ضماد نمایند وبعد سه روز آرد جو و خطمی و زرده افزایند

اگر ماده بلغمی بود نخستین ماء الاصول داده تنقیح سازند صفت ماء الاصول بادیان
بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یکی شش ماشه تخم جهک چار ماشه در آب جوشانیده گلقند آفتابی
دو توله حل کرده بدهند و بعد حصول نضج تنقیه فرمایند و خاکستر درخت انگور و سعد
اذخر و سنبل الطیب ضماد سازند و اگر سوداوی باشد و ان بی حرارة بود روغن
بید انجیر در مغز فلوس خیار شنبر آمیخته سه روز بدهند و اگر مزمن شود و صلب گردد
قرص سنبل که صاحب طب اکبر نقل کرده باید داد و در قی و تهوع و غثیان
اگر صفراوی باشد از سکنجبین و آب گرم قی سازند و برای اسهال طبیخ هلیله با ایارج
فیقرا بنوشند و در بلغمی بطبیخ شبت و سکنجبین عسلی قی سازند و گلقند بادیانه
خوردن مفید است و در سوداوی چنانکه در بلغمی نگارش یافته و برای رفع
غثیان و تهوع این چینی معمول احقر است زرشک نه ماشه دانه هیل چهار ماشه
چینی پودینه خشک هر یکی چهار ماشه نمک لاهوری یک نیم ماشه در آب سائیده
جرعات بلیسند فواق اگر ریحی باشد زیره و مصطکی و پودینه و زنجبیل در آب سائیده
بنوشند و اگر خلطی حار بود قی نمایند و لعاب و شیره ها بدهند و درین قسم آب گرم
و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن مفید است و اگر بسبب
رطوبت بلغمی بود تنقیه بحب ایارج نمایند و اگر سوء مزاج بارد بود مثل ریحی تدبیر فرمایند
بهترین تدبیر حبس نفس و آواز بلند و غضب و حرکت است که روح را بجنباند
اگر از ورم جگر و معده بود از علاج آنها دفع شود انقلاب معده یعنی آنچه خورده شود

صفت تان سنبل نقاع اذخر ملیخ قصب الذریره
ریوند و دارچینی زعفران انیسون

بعده هضم یقی برآید و سببش خراش بوده است و علاجش بعینه علاج سحج است
حرقت معده یعنی سوزش علاجش قی فرمایند و بمعاجین مقویه تقویه فرمایند
و در سوداوی که از سپرز بمعده افتد فصد اسلیم یا باسلیق از چپ کشایند جسا آمعده
یعنی سختی و سبب وی خلط غلیظ سوداویست که در آورده معده ریزد علاج اگر علامت
گرمی بود رگ باسلیق زنند و موم خام بروغن گل محلول ساخته برنهند و از گوشت اجتناب
فرمایند و اگر آثار سردی ظاهر باشد بابونه و سنبل و بنفشه و بیخ اذخر و حلبه و مقل
و بادام تلخ و پیه ماکیان ضماد سازند و قرص سنبل که بالا در ورم معده مذکور شد
بکار برند **قرب** و زلق الامعا و آن فساد معده است بمعنی جریان سنگ
**علاج** اگر سوء مزاج بارد باشد معالجه حسب سبب نمایند و اگر از بثور و قروح
باشد سفوف زلق الامعا که مسمی بچار تخم است بدهند و اگر از نزله باشد اسهال آن
گویند **علاج** بتدبیر نزله گوشت دادویه که منع نزله کنند گلنار کتیرا صمغ عربی عصاره
زعفران باشراب خشخاش آمیخته بدهند ایضا ورد احمر صمغ عربی خشخاش رب السوس
نشاسته کتیرا زعفران تخم کاهو کوفته بیخته اقراص سازند و یکمثقال هر روز دهند
تا که تنقیه و تقویه دماغ نشود اصلا بانسداد اسهال توجه نفرمایند زیرا که سبب
هرگاه او منقطع شود اسهال خود بخود بند خواهد شد و باقی علاج اقسام اسهال از
جویند و آنچه برای سنگرهنی تجربه استادی اعلی الله مقامه رسیده اینست
یکعدد دانه هیل زیره سفید سماق هر یکی دو ماشه حب الآس یکنیم ماشه کشنیز خشک

هر یکی یکماشه کوفته بیخته آمیخته و ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بعده گلاب خالص چار توله
بنوشند مجرب معفو سالیعنی تخم خیل بیم پا و افیون یکماشه در آب سنبل الطیب سائیده قرص
طیار ساخته بعد غذا در روغن گاو یک قرص بریان و سرخ ساخته سرد کرده بخورند
ضعف کبد علامت وی آنست که بول او بر آب غسالی بود و بدن نحیف و اشتها
ساقط شود و رنگ مریض بسبزی و سفیدی و کمودت مائل باشد و علامت حرارت
و برودت از علامات و آثار جویند علاج اگر ماده حاره بود آب برگ کاسنی و آب انار
و شربت صندل شربت صندل دل را قوت دهد و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند
صفت صندل سفید ساده هشت مثقال در گلاب خیسانند یکشبانه روز روز دیگر اندر جوش دهند
و آب آن گرفته با یکمن قند سفید شربت سازند شفائی و سکنجبین و آب زرشک و دوغ
و لعاب اسبغول مجموع و بافراده حسب ضرورت دهند و اگر قبض مطلوب باشد
قرص طباشیر قابض و شربت حماض و اگر تلئین منظور باشد طبیخ هلیله با خیار شنبر باید داد
و در دموی فصد باسلیق دیا الطی بکشایند و در مادی بعد تنقیه او به سرد بر جگر نهند
و اگر ماده بلغمی بود بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و جهت تنقیه بلغم ماء الاصول و حب صبر
و طبیخ زوفا بایکمثقال و اگر کم بدهند و در تنقیه مبالغه نکنند تا که بند بول نه انجامد.
و از برای تنقیه سوداء العد تر طیب مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و قیروطی استعمال فرمایند
مگر در ترطیب بسیار نکوشند که منجر باستسقا شود در سوء مزاج جگر تخم کاسنی
و آب برگ آن از انفع اشیا است و در ضعف جگر تخم حماض و سیبت و بهی مشوی

بهترین اجزا ورم کبد اگر از خون و صفرا بود علامتش تپ و تشنگی و ثقل و درد در جهت
محل جگر و دیگر آثار حرارت علاج در دموی نخست رگ باسلیق و یا اکحل زنند
و بدفعات خون بگیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه
سکنجبین قندی بدهند پس اگر ورم در محدب بود مدرات و هند و قبض طبع جائز دارند
و اگر ورم در مقعر باشد تلئین با مغز فلوس و شیره تخم کاسنی و آب عنب الثعلب
نمایند بعده ضماد نمایند مع رعایت غلبه رادع در ابتدا و کثرت تحلیل در انتها
و تساوی در تزاید و در بلغمی بعد تحقیق در حدبی مدرات و در مقعری مسهلات بکار برند
و بعد مدرات و مسهلات تعدیل فرمایند و در سوداوی بعد نضج ماده بشرب منضج
و ضماد قیروطی بعد نرم گردیدن سختی مسهل و مدر فائده دارد و در صورت ضرورت
و نبودن مانع فصد هم سریع الاثر است و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه بود فصد واجب است
و این ضماد مفید نخود مقشر راوند هر یک نه درم حوصیای دو درم کوفته بیخته بروغن گل سرشته
ضماد فرمایند سوء القینه بدانکه این مرض مقدمه استسقا است علامت وی ظهور تهیج
در وجه و اطراف و علامت ضعف جگر ظاهر بودن علاج وی بعینه علاج استسقا است
مگر چون مرض قوی نیست ادویه هم قوی نمی باید و معمول احقر است آب برگ عنب الثعلب
سبز مروق آب برگ کاسنی سبز مروق با آب برگ کمافیطوس مروق شربت بزوری
خواه شربت دینار یار کرده و اکثر نفع می بخشد فا در این مرض خوردن انار دنیاده با رفتن
بسیار مفید و از آب سرد شراب غسلاً احتراز کردن واجب استسقا و وی سه قسم است

لحمی و زقی و طبلی پس اگر آماسی که برآمدی در تمام بدن بود لحمی گویند و تمام بدن سست و مترهل باشد
و چون بانگشت غمز کنند فرو رود و تا دیر تا ثیر غمز یعنی انخفاض باقی ماند و اگر آماسی که برآمدی
زائد در شکم بود و ماده در پرده های شکم افتاده باشد و شکم گران و بزرگ بود و چون دست
بر شکم نهند و یا مریض از پهلو به پهلو گردد جنبش آب مسموع شود زقی نامند و اگر ماده بادی باشد بحیثیکه
شکم را دم داده باشند طبلی نامند علاج اول بازالهٔ سبب کوشند بعده به تسخین
و تعدیل از معاجین و اضمده و اغذیهٔ مسخنه مشغول شوند پس به تدبیر استسقا توجه فرمایند
باسهال و ادرار و تعریق رانند فان لم تضمید و از آب بسیار سرد و استعمال ادویه بسیار گرم
و مجفف پرهیزند و بجای آب عرق بادیان خواه عرق تخم کاسنی بنوشند و خوردن انار
و آب گوشت جوجه مرغ یا گوسفند مفید و بهترین اشیا نوشیدن شیر شتر است خصوصاً
بجای غذا و آب بر همین یک جزء اکتفا ورزند و از چهل درم شروع سازند و هر روز
ده درم افزایند و پودینه در شیر اندازند تا که در معده منجمد نشود و مثل او ست بول شتر
و مسهل از حب بر ادهم و مطبوخ هلیله و در زقی کلکلانج خار خواه بار دو در طبلی مسهلی
که موافق مزاج باشد بدهند و در سه بعد تنقیه قرص انبر باریس بهر تقویه دهند معمول
اوستادی رح برگ عنب الثعلب برگ جهاو خاکسی هر یکی پنج تولہ رق چوب چینی دو تولہ
در آب جوشداده تبخیر سازند ایضاً چهال کچنال خاکستر و یکدان هر یکی یک تولہ اثر دباجرا دو تولہ
خاکسی شش ماشه کاپفل نه ماشه تخم ترب تخم شبت هر یکی یک تولہ کوفته بیخته خشک بموضع بیچ
استسقا بما الندیر قان وی آنست که رنگ بدن زرد و یا سیاه گردد زیرا که اکثر از جگر

مرارہ بود وسیاہ از سپرز اما یرقان زرد پس اقسام وی بسیار است علاج آب برگ کاسنی
سبز مروق وآب برگ عنب الثعلب سبز مروق آب زرشک آب انار ترش با سکنجبین یا
سادہ بنوشند ف بعد از المرض اکثر صفرت بچشم باقی می ماند تخم کریلہ در سرکہ سائیدہ
در منخرین استنشاق نمودن ونیز قدری کونپل برگ بید انجیر کوفتہ بقدر سپاری سکان
گولی بستہ فرو بردن ہمراہ آب تا سہ روز وغذا شیر وبرنج خوردن تا سہ روز عادت
حقہ وغیرہ ہرچہ باشد ترک نمودن بتجربہ حکیم غلام مصطفی خان مرحوم برادرزادہ حکیم علی خان
مغفور دہلوی کہ طبیب حاذق بودند رسیدہ است ورم طحال بدانکہ این مرض
صعب است خصوصا در دیار مشرق اکثر باستسقا وحمی ربع ودق وذبول انجامد
وہلاک سازد دوی اگر حار بود تپ لازم باشد واگر سوداویست نوبت ربع اشتداد
واگر صفراویست بد ورغب ودیگر اعراض ہر یکی پیدا بود علاج حسب اخلاط تنقیہ نمایند
بعدہ تعدیل سازند ف اگر از چوب جہاو ظرف سازند وآب وطعام در ہمان ظرف
مطحول را دہند در مدت چہل روز زائل شود شرب الطحال معمول سلطان الاطبا حکیم مرزا علی
مغفور لکھنوی پوست بیخ کاسنی نیمکوفتہ تخم خربزہ نیمکوفتہ تخم کاسنی نیمکوفتہ گلسرخ
ہر یکی دہ تولہ پوست بیخ کبر شکاعی افتیمون در صرہ بستہ بسفائج فستقی صعیر تخم کرفس
بیخ اذخر برگ گاوزبان ہر یکی یکتولہ برگ جہاو چہار تولہ تخم خیارین سہ تولہ مویز منقی
سی دانہ آلو بخارا بیست دانہ تمر ہندی ۱۰ تولہ شب در عرق عنب الثعلب یک آثار
آب برگ عنب الثعلب سبز مروق آب برگ کاسنی سبز مروق ہر یکی پاو آثار خیسانند

صباح جوشانیده مالیده ضماد نموده سرکه انگوری یک اثار شکر سفید یکنیم اثار بقوام آورده
شربت طیار سازند دو تولهٔ صبح و دو تولهٔ شام در عرق جهاو خواه عرق گاوزبان پنجتوله بنوشند
ضماد مجوزه مغفور بلمونه بیخ کبر خاکستر چوب انگور سوخته هر یکی ششماشه پوست هلیله زرد
یکتوله در سرکه انگوری سائیده نیم گرم ضماد نمایند عرق مجوزه مغفور برای ورم طحال
که تپ و سرفه هم باشد بادآورد شکاعی مغز تخم تربز گل بنفشه هر یکی دو توله عناب گل نیلوفر
اصل السوس مقشر برگ گاوزبان گل سیوتی ورق نقره مغز تخم کدو تخم خیارین
کاسنی هر یکی چهار توله آلو بخارا دو اثار مکرر باب گرم خیسانیده بدستور عرق کشند
از ده توله تا پانزده توله بنوشند برای تذویب صلابت سپرز مجرب حکیم شریف خان
دهلوی مغفور در حالیکه تپ نباشد نوسادر نیم درم سوده با آب برگ ترب پنجتوله
بلع نمایند و ترب و کنجد مساوی بگیرند و بکوبند و گرم کرده بر سپرز ضماد سازند مجربهٔ احقر
بحالیکه تپ نباشد صبر سقوطری دو جزء سهاگه خام یکجزء کوفته بیخته در آب گهیکوار سرشته
حب ها بقدر نخود حیاته ساخته بقدر مناسب در عرق جهاو ببلعند ضماد معمول احقر
که در اکثر جا مفید افتاده قوة الصباغین صبر زرد جدوار بیخ کبر تخم شبت تخم ترب
اشق طحلب هر یکی چهار ماشه مغز فلوس ششماشه در آب برگ عنب الثعلب مقشر انگوری
سائیده نیم گرم ضماد سازند و بسیج اگر سبب وی صفرا بود نشانش آنست که نخستین
اسهال صفراوی آید بعده صفرا با خراط مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات آید
علاج لعابات و مغریات باشد لسان الحمل و شیره تخم خرفه و شیره لحیة التیس دهند

هرگاه منظور باشد که خون بند شود و ماده برآید و اگر قبض منظور باشد چار تخم بریان
با گل ارمنی دهند و آنجا که درد شدید باشد چار تخم با آب پخته و روغن گل چرب کرده بدهند
و بدانکه ذحیر دو قسم است اگر ثقل یا بلغم در امعا بند شود و بر نیاید و رطوبت رقیقه امعا برآید
مسمی است بذحیر کاذب و نشانش آنست که اسهغول مسلم خواه تخمی دیگر هر چه بنوشند
بر نیاید در بنحالت علاجش تلیین است از لعاب ریشه خطمی و مغز فلوس خیار شنبر و روغن
بادام و زنهار درین قسم قابضات ندهند ورنه بهلاکت انجامد و اگر تخمهای مذکور برآید
ذحیر صادقست و درینصورت قابضات دادن مضائقه ندارد ف بحالت بودن
ذحیر کاذب از تلیین تحقیق و شیاف بهتر است ادویه معمول احقر که ذحیر کهنه را مفید است
صمغ عربی قیقه هر یکی یکماشه سوده چار تخم مسلم از هر یک یکماشه باهم آمیخته بروغن
بادام خواه گاو چرب کرده اولا بلع نموده عقب آن لعاب ریشه خطمی ششماشه شیره بارتنگ
شیره تخم کماض هر یکی چهار ماشه در آب برآورده بنوشند و اگر خون هم باشد گل ارمنی
یکماشه در سفوف مذکور فزایند ف در خلوی معده خوردن ترشیها ذحیر آرد و تدبیرش
شرب شربت نبات است بواسیر و آن دو قسم است خونی و بادی و نامهای وی
حسب مشابهت مسه ها بسیار است و علامت هر دو هویدا علاج اگر خون
بند شده باشد بقدر ضرورت خون بکیرند و اگر خون بسیار آید و نقاهت شروع کرده
و خون صالح ابتدا با خراج نماید آنوقت بند سازند بقرص کهربا و بلیله مربی و اطریفل
صغیر و کبیر هر دو قسم را نافع و این حب معمول احقر است پوست بلیله زرد بلیله سیاه

هلیله کابلی رسوخت پوست هلیله امله منقی مغز تخم نیم مغز تخم بکاین هر یکی شش ماشه
کوگل ۳ ماشه کوفته بیخته و هلیله جات چداکانه در قدری روغن بادام خواه گاو چرب
کرده باب برگ کگروندہ حبوب طیار ساخته یکماشه همراه عرق بادیان خورند و اگر
انسداد خون بشرط بالا منظور باشد گل ارمنی و کهربا و دم الاخوین و گلنار فارسی هر یکی
چهار ماشه در حبوب مذکور افزایند اما سوء مزاج کلیه یعنی گرده اسباب ساذج و مادی
و حرارت و برودت دریابند و در گرده اگر ریحی باشد از بابونه و شبت و تخم خطمی و نمک
و سبوس گندم تکمید سازند و بادیان و تخم قرطم و پرسیاوشان و تخم خربزه و حب القلت
با شربت بزوری حار بنوشند و اگر از غلبه صفرا و دم بود فصد باسلیق نمایند و آب
آلو بخارا و تخم خیارین و خار خسک در عرق بادیان خواه عنب الثعلب خیسانیده
شربت بزوری بارد آمیخته بنوشند و اگر بلغمی باشد تخم هلیون تخم خربزه حب القلت
فطراسالیون بادیان پرسیاوشان تخم قرطم تخم کرفس تخم خطمی تخم ترب مجموع
تو یا کم و بیش با آب برگ ترب و آب برگ عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری
معتدل بنوشند و اگر قرحه و یا حصاة باشد بعد تحقیق سبب بعلاج آن پردازند
ورم مثانه اگر حار بود فصد باسلیق نمایند در ابتدا و بعد نه روز فصد صافن نمایند
و ملین مبارک باب عنب الثعلب بدهند و در ابتدا مدرات قویه ندهند و روادعات
صرف ضماد فرمایند و هرگاه ماده روی جمع شود و نضج کند با نضاج و تنقیه بکوشند
و اگر بارد بلغمی بود قی و حقنه حاد و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات جایزهم

ماء العسل واجب دانند و اگر سوداوی بود چیزهای ملین ضماد نمایند و آب کرنب
نوشانید و مسهل دهند و برای قرحه قضیب شلغم را پوست دور کرده چهار قطعه نموده
در روغن کنجد بسوزانند بعده برگ نیب مسحوق دار در روغن مذکور انداخته بسوزانید
پس صاف نموده سبند در سه ماشه و هم کافور یکماشه و نیم موم خام یکتوله و اخلط نموده بکار نمایند
برای حبس بول برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ [illegible] سنبهالو تخم خربزه عنب الثعلب
تخم خیارین گل نیسو تخم ترب هر یکی یکتوله کلتهی نه ماشه در آب جوشانیده نطول بر مثانه
نمایند و یا در مثانه [illegible] کرده بالای وی ضماد سازند و ثقل بر بندند برای بول الدم
عناب یخ الخبار شیره بر آورده در آتش جوش کرده بدهند انجبار ریشه برگ پوست
کدوی تر خوفل گل خطمی مازوی سبز کرناج هر یکی ششماشه پوست خشخاش ششماشه
در آب جوشانیده استنجا سازند و در صورت عدم زوال مرض فصد باسلیق و صافن
و قرص بول الدم و قرص کهربا بقدر دو ماشه خورانیدن مغز چاکسو و شادنج عدسی مقشر مغسول مفید
صفت قرص بول الدم مغز تخم خیار چهار درم نشاسته کثیرا گلنار دم الاخوین سبک صمغ عربی
هر یکی یکدرم جمله را بکوبند و بآب لسان الحمل اقراص سازند و بدهند اما امراض ضعف
باه و اقسام وی بسیار و این وجیزه گنجایش آن ندارد لیکن بحسب مقام مختصر ضروری
بیان می نماید یکی آنکه اعضاء رئیسه مثل دل و دماغ و کلیه ضعیف شده باشند
و بدالنسبت ضعف باه عارض گردد و تدبیرش تقویه اعضا مذکوره است دوم
کثرت جماع باعث سستی اعصاب و کمی تولید منی شود علاج جماع ترک سازند

و معجون لبوب کبیر و صغیر بخورند و مغز بادام و فستق و دیگر چیزها که بخورند تا که تولید منی شود
سوم آنکه ترک جماع زمانی طویل اتفاق افتد و ضعف باه آرد علاجش به تکلف خود را
مائل بدان طرف سازند و نظر بر تسافد حیوانات و اصغاء حکایات جماع پردازند
دادویه باهیه خورند و عاقرقرحا بروغن مغز بنبه دانه بر عانه و انثیین و قضیب بمالند
چهارم بر آلهٔ تناسل ماده رطوبی بلغمی ریزد مثل فالج و یا ملاقات عورت اتفاق افتد
علاجش مثل فالج است و حقنه و حمولی و مالیدن دواها بر بدن حقنه نجم جلق زده باشند
و بدان سبب اعصاب مسترخی گردد علاج دو زلو کوچک در بیخ ذکر که جای باریک
شعری که داشته چسپانند تا که آب و خون فاسد بر آید بعده زلوی خشک عاقرقرحا
براده دندان فیل خراطین خشک بیخ کبر سفید هر یکی یکتوله بیر بهوتی تخم بادنجان سفید
ششماشه کوفته بیخته در پارچه سخیف ششش پوٹلی بسته از دو پوٹلی تا سه روز در عرق بادیانه
بعانه و کنج ران و انثیین و قضیب حشفه گذاشته کماد سازند بعده از دو پوٹلی دیگر
تا سه روز در شراب دو آتشه پس ازان از دو پوٹلی باقیه در شیر برمیش تا سه روز
بدستور اول کماد سازند و هر روز تازه شیر و عرق و شراب تجدید سازند و تا استعمال
آب بر قضیب نرسانند ایضاً تکمید برای مجلوق گهونگچی سفید بلادر عاقرقرحا زهر مهره
زهر تیلیا پوست بیخ کبر سفید مالکنگنی تخم دهتوره هر یکی دو درم قرنفل ششماشه
قبسباسه پیاز نرگس هر یکی یکتوله افیون جوزبوا جند بیدستر هر یکی سه ماشه
ششش پوٹلی طیار ساخته بدستور در عرق بادیانه و شراب دو آتشه و شیر برمیش تکمید سازند

سرعت انزال علاج آن گل باوه گل پسته گل فوفل گل سینبل کوند ڈہاک کوند ببول
کوند سیبل مغز تخم کنول گٹه تخم مولسری براده صندف خاد گرکس کوند دهاوه کونپل درخت
پلاس کونپل درخت برگد ستاور کونپل درخت انجیر باغی زیره گل نیلوفر هر یکی یکتوله براده تمر
برگد اسگند ناگوری براده مغز تخم تمر هندی ثمر ببول گل ببول موسله سینبل
برگ ببول هر یکی دو توله کوفته بیخته سفوف ساخته برابر نبات سفید آمیخته یکنیم توله
باشیر ماده گاو یا آب آغاز بلع نمایند و از حموضات و مرچ سرخ و جماع تا استعمال
پرهیز سازند و این نسخه مولف سلطان الاطبا حکیم مرزا محمد علی مغفور لکهنوی است
امراض رحم عقر علاج آن بالتصریح در مطولات این صناعت است اما آنچه
تجربه احقر رسیده اینست که سفوف براده عاج بقدر ششماشه زن بعد از غسل
حیض تا سه روز متوالی بخورد و با شوهر خود نزدیکی کند انشاء الله تعالی در استعمال
همه ماه حامله گردد عسر ولادت مالیدن روغن بادام خواه روغن کتان
خواه چوه نافع آنچه بالخاصیت مفید اینست که قطعه سنگ مقناطیس در دست چپ
حامله دهند وانگشتری حدید و لبد و سلخ الحیه بر ران راست به بندند و پوست خیار شنبر
چار مثقال در شیر جوشانیده شیر گرم بنوشانند احتباس طمث اگر سبب آن
غلظت دم بود بترقیق آن کوشند و اگر قلت دم بود با دویه مولده مشغول شوند
و اگر سمن مفرط و ریاح غلیظ مانع بود بعلاج آن پردازند معمول احقر اسهل پرسیاوشان
سداب مشکطرامشیع تخم خربزه نیمکوفته هر یکی ششماشه خار خسک چار مغز هر یکی یکتوله

یوست املتاس مقتاشده نیم اثار آب جوشانیده هرگاه نصف بماند صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده بنوشند ف بدانکه این نسخه برای اخراج جنین مرده وتسهیل ولادت هم بکار آید وبتجربه رسیده است ادرار طمث یعنی استحاضه مفرط علاج شیره بیخ انجبار تشماشه در عرق عنب الثعلب برآورده دم الاخوین پاشیده بنوشند وجفت بلوط وحب الاس وکندر ودم الاخوین هر یکی یکماشه سوده در پوتلی حمول سازند ورم رحم مراجعت حار وبارد ملحوظ دارند اگر قلیل باشد شیاف بهرته برگ عنب الثعلب سبز با مغز فلوس کافیست واگر صلب ومزمن شده باشد بهرته برگ سنبهالو سبز وبرگ عنب الثعلب سبز وبرگ خطمی سبز وبرگ کاسنی سبز هر یکی بمقداری کوبیده نمک لاهوری یکماشه صبر زرد مغز فلوس برگ کتان تخم خطمی حلبه هر یکی دو ماشه باریک سائیده باهم امیخته فداه خلف نهند واگر متقرحه گردد برای اخراج بهرته عنب الثعلب سبز تخم کاسنی گل بنفشه صبر زرد نمک لاهوری هر یکی بمقدار مناسب گرفته حمول سازند وبعد اخراج ریم بعلاج قرحه مشغول شوند سیلان رطوبت نشنا علاج گل دهاوه گل پسته گل ببول صمغ ڈهاک پوست ببول لسینه کوفته بیخته مساوی الوزن شکر تری امیخته هر صباح یکتوله خورانند جمیات و اقسام آن بسیار است واینجا بحسب خلط چهارگانه بیان میشود قسم اول دموی وان بر دو قسم منقسم میشود یکی آنکه خون گرم وزیاده شود دوم آنکه متعفن گردد وسونوخس نامند دیگر آنکه خون متعفن شود وآنرا مطبقه خوانند علاجش اخراج خونست بهر طریقیکه ممکن باشد

وبعد تنقیه شربت عناب با سکنجبین بناده واب برک کاسنی سبز مروق بدهند قسم دوم
صفراویست اسباب و علامات صفرا در مقدمه کتاب کذشت پس اکر ماده
داخل عروق بود عفن شود تپ لازم باشد و یکروز درمیان باشند او نماید و انرا
غب لازم کویند و اکر ماده مذکور در رکهای حوالی قلب و معده جمع شود
و عوارض شدید ظاهر کرده و آنرا تپ محرقه خوانند و اکر خارج رکها کرد آید غب دایره
پس اکر ماده صفرا خالص باشد غب خالص و اکر با بلغم مختلط بود و ترکیف شدید شده با
کر امتیاز بیها نتوان کرد غب غیر خالص کویند و اکر ترکیب بشدت شنباشد شطر الغب
علاج آلو بخارا مغز تخم کدو تخم پالک تخم کاهو تخم خیارین مغز تخم تربز تخم کاسنی شربت
شربت بنفشه شربت عناب هرچه بهم رسد و مناسب باشد بدهند حسب مزاج
و سن و فصل و غیر آن و اکر ماده صفرا قلیل باشد و مانعی نبود بهر روز
باب آلو و تمر هندی و کل سرخ و نمک لاهوری تنقیه سازند و اکر ماده کثیر باشد
ترنجبین و مغز فلوس خیار شنبر و آب فوا که تبرز ور افزایند و در این تپ احتیاج
بر انیدن ماده نیست بلکه تپ خود منضج است و قرص کل تبهای مرکبه نافع باشد
مکر اکثر بعد تنقیه و نوعی از تپ صفراویست که درون کرم و بیرون سرد بود و قسمی
که با غشی باشد اول را لیفور یا و ثانی را حمی غشیه کویند علاج اول بعینه علاج غیر خالص
و سکنجبین با کلقند مفید و علاج ثانی در وقت نوبت نان در آب لیمون ترکرده
چند لقمه خورانند قسم سوم بلغمی پس اکر ماده مذکور شود در نواحی قلب و معده باشد

محرقه خوانند و فرق از محرقه صفراوی که مذکور شد و محرقه بلغمی از آثار و علامات جو منا

و اگر خارج رگها متعفن شود نائبه گویند و لثقه لازم باشد و بی لرزه علاج تا هفته

سکنجبین عسلی و ماء العسل که در روز دو فا پخته باشند و همچنین سکنجبین ساده و گلقند

همراه گلاب و بعد نضج تنقیه سازند و این قرص بعد تنقیه بتجربه احقر رسیده است

و قسمی از بلغمی است که در روز آید و بشب بگذارد و نوعی دیگر که بر عکس اول است انهاری

و ثانی را لیلی نامند علاجش تلطیف خلط است قسم چهارم حمی سوداوی و این نیز

اگر ماده وی داخل رگها باشد ربع لازم گویند و علامت وی لزوم تپ است

و با وجود این دو روز در میان متفتد شدن و اگر خارج عروق بود ربع دائره خوانند

و او بعد دو روز نوبت کند و چونکه از روز ترک تا روز اخذ روز چهارم باشد

بانقسام اقسامی این حمی باعتبار یوم است چون خمس و سبع و ثمن و غیر آن مرطب

علاج بروز نوبت حتی الوسع آب سرد و طعام ندهند و بنضج ماده بپردازند بچیزهای

و بعد از نضج تنقیه نمایند بحسب اخلاط بدفعات و اگر دم محترق باشد فصد نمایند

و سر هر ماه رگ اسیلم باید گشود و چون این تپ دیرپاست بر اعانت قوه باید کوشید

و پرهیز سخت نباید کرد و بروز نوبت پیش از آمدن مجمره ناری نهادن و بسیار کشیدن

بهتر است حمی دق و او آنست که حرارت غریبه باعضاء اصلیه خصوصا بدل رسد و رطوبات آن را

فنا سازد و در ابتدا شناخت این تپ مشکل و علاج سهل و چون بدرجه دوم

رسد آن را ذبول نامند شناخت آسان گردد و علاج دشوار و علامات آن لزوم تپ

خصوصاً اشتداد بعد تناول طعام و سرفه غور عینین و غیر آن که در مطولات مذکور است
علاج به تر طبیب و تبرید کوشند و آن بر پنج قسم است یکی هوائی خانه و مسکن مرطب ساختن
دوم آبزن و تمریخ بکار بردن سوم شیر نوشیدن و بر اعضاء مالیدن چهارم شراب های
مناسبه مرطبه و مبرده دادن پنجم غذای موافق خورانیدن معمول احقر سرطان محرق
شش ربّ السوس شکر تیغال هر یکی یک ماشه در خمیره خشخاش شش ماشه
سرشته اول بخورند عقب آن عناب ۵ دانه تخم خطمی خبازی هر یکی چهار ماشه مغز تخم خیار
مغز تخم کدو و تخم کاهو مقشر هر یکی نه ماشه بعرق عنب الثعلب و گاوزبان هر یکی هفت توله
ترکرده مالیده صاف نموده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند حبوب سرطان نهری
معمول اوستادی مغفور صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش رب السوس شکر تیغال مغز بهدانه
مغز تخم تربز مغز تخم بیته مغز تخم کدو هر یکی یک ماشه عناب یک دانه افیون خالص چهار ماشه
کوفته بیخته بآب خالص خمیر کرده بقدر نخود حبوب سازند و بدهان گذارند عرق گاوزبان
لعوق معموله و مجوزه جناب حکیم مرزا محمد علی مغفور اعلی الله مقامه گل نیلوفر گل سرخ
هر یکی یک توله ورق شاهتره گاوزبان بید خشک تازه برگ کاهو هر یکی پنج توله
جو مقشر تراشه کدوی دراز هر یکی ده توله امرود سیب شیرین به شیرین [illegible]
کشنیز خشک گل بنفشه تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم تیارین تخم کاهو تخم خرفه طباشیر سفید
هر یکی پنج توله برادهٔ صندلین ده توله کافور قیصوری [illegible] توله ادویه نیم کوفته سوای کافور
بقدر ضرورت در آب ترکرده گلاب عرق بید ساده عرق کاسنی عرق گاوزبان

هر یکی پاو اثار افزوده و کافور بدین نجه بسته هفت اثار عرق کشند قدر شربت از نیم توله تا پانزده توله خاتمه بدو فصل مرتب گشت فصل اول در بحران فصل دوم در معالجه صبیان فصل در بحران بدانکه بحران لفظ یونانی است و معنی آن فصل خطاب و در اصطلاح اطبا تغیری که باشد میلان بطرف صحت و یا بجانب مرض چنانچه شیخ الرئیس رح در کلیات قانون ذکر فرموده اما بیان این معنی که مرض عدوی باغی جسم است و طبیعت مثل سلطان حافظ صحت و بدن مثل مدینه که دران قتال واقع شود در مطولات بالتصریح مذکور است بالجمله امراض باحوری و ایام واقع فی الوسط و ایامیکه دران مسهل جائز است مذکور میشود اما ایامیکه دران بحران نیک و تام باشد یازده اند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم روز هائیکه دران بحران ناقص باشد و بارانج [illegible] خطرناک هشت روز است ششم و هشتم و دهم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نه افتد سیزده روز است بست و دوم و بست سوم و بست پنجم و بست ششم و بست هشتم و بست نهم و سیم و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم فصل در معالجه طفلان بطریق اختصار که در تجربه خود این احقر و دیگر اطبا آمده اند در آمده ام الصبیان اگر رطوبت

و یا ریاح غلیظ داخل سر اطفال شود و تمدد و نفخ ظاهر گردد و ام الصبیان و ریح الصبیان
نامند و نزد بعضی ام الصبیان مخصوص است بات تب محرقه علامت طفل نفس پایهای
خود را دراز میکند و تشنج در دست و پا رو میدهد و بالاخر یعنی بعد نوایب
چند کف از دهن می برآید علاج بحالت حدوث باید که دست و پای ایشان
ملایم بگیرند جهت ازالهٔ تشنج روغن گل خواه مسکه مخلوط باب گرم بر بدن بمالند
و اب جیت و روغن گل با قدری سرکه در پارچه کتان تر کرده بر سر ریختن
در تجربهٔ احقر در آمده است و بعد از اله عود صلیب نر ماده بر رشته نیلگون
در گلو انداختن و قدری عود صلیب در شیر مرضعه سائیده با قدری شهد
دو سه روز نوشانیدن انفع و نیم وانگ جدوار در شیر مرضعه سائیده طفل را
نوشانیدن مجربهٔ حکیم شریف خان مغفور دهلی است و اگر ازین تدبیر اثر نشود
تنقیه سازند بمراعات سن و فصل و مرض و چکانیدن خون شیره گیر یا کرم
و خون اخیل در گوش بیلی انفع و آخر تدبیر میان دو ابرو بر پیشانی داغ کنند
از مهره مرجانی و یا پشک گوسفند و خردل باب سائیده بر کف پاها مالیدن
سودمند ف علامت نوع مهلک آنست که زود زود دوره شود و بشدت دوره دوم
از اول منتهی باشد عطاس متواتر و این اگر از ورم حار در نواحی دماغ باشد
علامتش حمی و دیگر آثار ورم مثل حمرت عینین علاج به تبرید دماغ کوشند از طلی
و شمومات بارده و پای شویه و روغن کدو و بنفشه و کاهو و آب کشنیز تر و برگ عنب الثعلب

آی مصطلح برگ ...

برتارک سر نهند و اگر از برودت دماغ باشد از هوای سرد محفوظ دارند و باد روغن بیرم کوفته
در بینی دمند و گرده گوسفند بسیخ کباب ساخته آبیکه ازان برآید در بینی قطور سازند
بخرقه خشش سر طفل بمالند و سلیخه بو یا شند و اگر قبض طبع بود گهوتی به عناب
نیز بخشند و ترنجبین دهند و حکیم اصغر حسین صاحب لکهنوی در رساله جنین
تجربه خود دو چهار نوشانیدن تحقیق زهر مهره با دانه هیل و طباشیر و در باره
سهاگه بریان مفید نوشته اند تحطاش و سبب عطش مفرط باین اسم
مسمی گشته علامت تشنگی بسیار و فرو نشستن تارک سر علاج بهتر طبیب حاذق کوشند
از چکانیدن شیر مرضعه در بینی و یافوخ و نهادن خرقه تر باب برگ عنب الثعلب سبز
و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه سبز با نشاسته و قدری روغن گل و نوشانیدن
تخم خرفه و طباشیر و زهر مهره و به تجربه احقر نوشانیدن آب مطفی خانه دو کهلدی
که لکهیرے هم گویند و آبیکه از رمل گرم سرد کرده باشند و آبیکه دران چند دانه
مغز کنول گٹه بهگو کرده بوتلی بسته انداخته باشند دیگر کزازه ضاغط که از رطوبت
فضلات دماغی سُده بهم رسد و فکین و دندان بهم پیوندد و انرا در هندی جموکا گویند
[illegible] بلا پستان کم بگیرد و آخر بکیدن ساقط و تحریک هر دو کله باطل شود
و این مرض اکثر از بی احتیاطی مرضعه از هوا بارد و کثرت اکل و شرب اشیاء سرد
عارض شود علاجش بعینه مثل فالج است و فوراً روغن بنفشه خواه کنجد و نطرفی [illegible]
طفل را دران نشانند و بروغن بنفشه چرب نمایند و فی الفور مسهل دادن

از قسم تحقیق مفید است بعده قرنفل و بسباسه و اجواین با برگ تنبول بنگله سائیده
در گلو ریزند و خون خرگوش و لال و هنسک در شیر مرضعه نوشانیدن اثر تمام دارد
و بالخاصیه آویختن آشیانه بیا و ابابیل و شپره در بالین طفل و بر بستن کبوتر صحرائی
که فی الفور ذبح نموده الایش برآورده باشند گرما گرم مفید است از جمله امراض اطفال فزع
فی النوم است یعنی طفل در خواب بسبب دیدن خوابهای هولناک بترسد
علاجش همین است که به تدبیر و حیله های مناسب خوف او دور سازند و از چیزی
که در بیداری از آن ترسیده است بر آن دلیر سازند و خاکستر استخوان سرطان
با نبات بخورانند و اگر از افساد معده باشد که بخارات فاسد از معده مرتفع میشود
و متخیله بدا سبب خیالات فاسد و هولناک مشاهده کرده بترسد علاج غذا کم دهند
و قدری عسل با مصطکی و طباشیر و دانه هیل بلسانند و فکر تجوید هضم ملحوظ دارند
درد گوش اگر طفل بسیار کوچک باشد صرف از گریه و قرینه معلوم نشود و اگر
فهم الم باو حاصل است دستهای خود بجانب گوش دراز کند اگر دست بران گذارند
خاموش گردد علاجش حضض و سعتر و مرمکی و حنظل و عسل با زهره گاو با ناخواه
بابان بنگله همراه آب برگ نیم یا روغن گل مجموع یا مغز و نیمگرم در گوش چکانند
و احقر در وجع بار و عصاره مدار در حار حضض خواه آب افسرده حب حباو
در شیر مرضعه بگوش طفل چکانیدن بارها تجربه کرده است دیگر سیلان رطوبت
از گوش بمثل ریم و آب صدیدی علامت تقدم ورم و بثور و قرحه است

علاج چند روز بگذارند که ماده بخوبی خارج شود واحقر اولا قرحه را باب نیم

وشهد خالص چند بار صاف کرده بعده انزروت واقاقیا ودم الاخوین بشیر طفله

حلکرده بگوش طفل چکانیده بارها نفع تام یافته دیگر رمد است یعنی اشوب چشم

ف تا سه روز نکنند معالجه نکنند ورنه دیده شد که طبیبان ناواقف روز اول

معالجه کردند وآخر چشم از کار رفت علاج شیر مرضعه خفره دیا حضض بدان حلکرده

در چشم ضماد سازند وشیر دختر برای پسر ولبن پسر دختر انفع وچاکسو مقشر در سرگین

خرجوش داده پس برآورده نصف وزن ان نبات وماميران سائیده در چشم کشند

وشب یمانی در پنبه پیچیده بچراغ افروخته دودآن در چشم کشند دیگر قلاع

یعنی بثور صغار اند که بالای فم وزبان پدید ایند وایمرض بر چند قسم است سفید

وسرخ وزرد وسیاه وهریکی دلالت بر خلطی دارد علاج دانه الایچی خورد وکلان

وفلوچن وکات پپیا کیر وگاوزبان سوخته وبراده صندل سرخ وسفید

وپهتکری وارد عدس وخاکسی سوخته هرچه مناسب باشد بکار برند ودر سرخ

وزرد با نیدان آرد عدس با براده صندلین ودر سفید پهتکری سوخته با عسل

ودر اسود مالیدن قیروطی از موم واسفیداج بتجربه احقر رسیده دیگر استرخای

لهات ودوی سست شدن واویختن ملازه است علاجش برداشتن ملازه

بخاکستر او چاق باریک سوده بکرم بوقت صبح یا باشب یمانی ممزوج بعسل وروغن گل

دیگر سعفه اگر مرطوبی باشد مرلقات مطبوخ دهند واگر حاجت به تنقیه افتد کشتی دهند

وبعده برای قطع ماده ودفع سرفه این حب بدهند گل بسته پوست هلیله مساوی الوزن در آب اورک سنا
حب بقدر مناسب بسته بدهند دیگر ذات الریه که انرا پهلو درد به وعارضه پسلی گویند علامتش سرفه وضیق النفس
دروقت تنفس کو افتادن زیر استخوان پهلو واین بر دو قسم است یکی از ماده حار وعلامتش لزوم تپ
وعلاجش تلین طبع بمطبوخ ودیگر از ماده بلغم باشد علاج آن مثل علاج ام الصبیان است دیگر تحجر لبن در معده
یعنی بسته شدن شیر علامتش انتفاخ شکم وعطش وتنگی نفس وعرق سر وبسبب تعفن وفاسد شدن شیر در معده علاج تخم
و پودینه در آب جوشانیده سکنجبین امیخته نیم گرم بنوشانند وانفحه خرگوش با آب بنجاسف
مفید است دیگر اسهال وانمرض هنگام بر امدن دندان لاحق میشود علاجش آنست
که تا که بافراطه انجامد وضعف نشود بند نسازند وبالاخر دانه هیل وطباشیر با شیره برگ توت
وشیره غنچه انار نیم بند بدهند واین حب بتجربه احقر رسیده است وبرای رفع تحجر ... الوده
معمول احقر است واگر بالای آن لعاب ریشه خطمی وشیره بارتنگ بدهند اولی وانسب است دیگر
خروج المقعد وانمرض اکثر اطفال را خصوصا بعد اسهال عارض میگردد علاجش جرم کهنه غربال را بسوزانند
وباریک سوده مکرر بران پاشند وجفت بلوط ومازو وکهربا وگل ارمنی ومازوکات سفید سوده
باریک بسته بردارند ودر سرخ ماده این حب معمول احقر برگ حنا گل حنا وصندل سرخ و جفت بلوط سوده
ودر آب برگ سبز کرده سایند حب بسته در شیر مرضعه بدهند وبراجزا آنکه کوره کمیلا ومروارید سنگ جراحت یکی افزوده
در روغن کاوکه بسته ویکبار در آب شسته باشند امیخته در بدن بمالند وفضلی علی محمد سید الابرار وآل الاطهار
تمت بالخیر التماس که این رساله مفیده حسب صاحب اهتمام مطبع جابهه نسخه مولفه ارسطو زمان بقراط دوران الحکیم سید محمد صالح
العبد

